

بسم الله الرحمن الرحيم

جزوه درس عقائد خاصه ۲

قسمت اول

(جایگاه امامت نزد امامیه و دیگران؛ بررسی آیات و روایات

فضائل امام علی (علیه السلام) و نصب ایشان)

جامعه الزهرا (سلام الله علیها) قم

بختیاروند / ویرایش دوم / دی ماه ۱۳۹۴

این جزوه صرفاً برای مطالعه مباحث کلاس تهیه شده و به عنوان منبع و اثری علمی محسوب نمی شود.

فهرست

مقدمه	۵
چرا باید عقائد امامیه را آموخت؟	۵
فصل اول : جایگاه امام نزد امامیه و دیگران	۶
تاریخ اجمالی بر امامت پژوهی	۶
برخی از معروف ترین رساله ها در امامت از علما شیعه	۶
جایگاه امام در نزد اهل سنت	۷
اهمیت مقام امام نزد شیعیان	۷
۱. امامت یگانه راه خدا	۸
۲. شناخت امام اساس خداشناسی	۸
۳. امام واسطه فیض	۸
۴. جهان هستی وابسته به وجود امام	۹
۵. امام قطب امت	۹
۶. عدم شناخت امام باعث گمراهی	۱۰
فصل دوم: جایگاه معرفتی امامت در اندیشه دینی	۱۱
بررسی سه دیدگاه	۱۳
نظریه اول: فرع انگاری امامت	۱۳
نقد اندیشه فرع انگاری امامت	۱۴
نظریه دوم: امامت، بمثابة يك اصل دینی	۱۴
ادله دیدگاه دوم	۱۵
الف) آیات	۱۵
ب) روایات	۱۵
ج) اجماع و نقد آن	۱۹
د) ضرورت امامت و نقد آن	۲۰
پاسخ	۲۰
نتیجه	۲۰
نظریه سوم: امامت، به منزله اصل در مذهب	۲۱
سه راه حل برای معضل	۲۱
فصل سوم: فضائل امام علی علیه السلام	۲۴
آیه اول: آیه مباهله	۲۴
شأن نزول آیه	۲۴
مباهله در صحیح مسلم و کتب دیگر	۲۴

- سخن رشید رضا در مورد اتفاق روایات در جریان مباحثه ۲۵
- جواب استاد جوادی آملی ۲۵
- حضور اهل بیت در مباحثه در اسناد روایی اهل سنت ۲۵
- نتیجه بررسی سه دسته روایی ۲۵
- دلالت ابنائنا بر حسنین (علیهما السلام) ۲۶
- دلالت نساء نا بر حضرت زهرا سلام الله علیها ۲۶
- جواب استاد جوادی آملی ۲۷
- کاربرد واژه نساء در قرآن ۲۷
- اثبات فضیلت برای امام علی علیه السلام به عنوان «نفس پیامبر» با کلمه «انفسنا» ۲۸
- استدلال زیبای استاد جوادی آملی ۲۸
- فخررازی و داستان محمود حمصی ۲۸
- جواب فخر رازی ۲۸
- نقد سخن رازی ۲۹
- سخن علامه سید شرف الدین ۲۹
- آیه دوم: آیه تطهیر: ۲۹
- نکات ۲۹
- آیه سوم: آیه مودت ۳۲
- نکات ۳۲
- آیه چهارم: آیه لیلۃ المبیث ۳۴
- آیه پنجم: جعل امامت ۳۴
- آیه ششم: ود رحمانی ۳۵
- آیه هفتم: هادی امت ها ۳۵
- آیه هشتم: سؤال از ولایت علی ۳۶
۹. حدیث ثقلین ۳۷
۱۰. حدیث باب مدینه علم ۳۷
۱۱. حدیث مؤاخات (برادری) ۳۷
- فصل چهارم: نصب امام علی علیه السلام در آیات و روایات ۳۸
- سه آیه از قرآن کریم در استدلال بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام ۳۸
- اولین آیه: آیه ولایت (آیه ۵۵ سوره مائده) ۳۸
- آیا معنای «ولی» مبهم و گم است؟ ۳۹
- معنای ولی در کتاب لغت ۳۹
- آیا در قرآن کریم، کلمه ی ولی به معنای سرپرست به کار رفته است؟ ۴۰

- ٤٠ «ولی» به معنای حاکم در کلام خلیفه دوم
- ٤١ دومین آیه: آیه تبلیغ یا عصمت (آیه ٦٧ سوره مائده)
- ٤٤ سومین آیه : آیه اکمال (آیه ٣ سوره مائده)
- ٤٧ اثبات امامت امام علی علیه السلام در روایات
- ٤٧ روایت اول
- ٤٧ روایت دوم: حدیث منزلت
- ٤٧ روایت سوم: حدیث غدیر
- ٤٨ تواتر غدیر
- ٤٨ طبری و غدیر
- ٤٩ قرائن و شواهد دلالت مولا بر «سرپرست» در روایت غدیر

مقدمه

چرا باید عقائد امامیه را آموخت؟

سه قانون + ضمیمه مهم

۱. بین اعتقاد و عمل رابطه مستقیم وجود داشته و اعمال ما ساخته افکار و اندیشه های ما هستند.

۲. اخلاق و احکام فرع اعتقادات و باورها هستند.

۳. همه خوبی ها و فضائل ریشه در نگاه توحیدی داشته و شرک منشأ همه بدی هاست.

توضیح قانون اول

سوار تاکسی می شوید. یک کیف پول در جلوی پای شما، زیر صندلی وجود دارد ... واکنش شما چیست؟
آرش عجله دارد که خود را به مرحله آخر مسابقه دوچرخه سواری برساند، در بین راه، چشمش به عابری مسن می افتد که پایش در گودال گیر کرده است. شاید پایش شکسته باشد. میوه هایی که خریده بود نیز بر زمین پخش شده اند ...

توضیح قانون دوم

باید و نباید های روابط اجتماعی، سیاسی، ازدواج و ... چیست؟

کمک به غیرهموطنان، یا کسانی که با شما هم آیین نیستند درست است یا غلط؟

باید و نبایدهای اخلاق جنسی چیست؟

توضیح قانون سوم

حضرت یوسف علیه السلام به همنشینان خود در زندان فرمود:

«آیا اربابان و خدایان مختلف داشتن بهتر است و یا پیروی از یک خدای یکتایی که بر همه چیز سلطه و توانایی دارد؟».

دین توحیدی بدون نظارت رهبر و امام
معصوم، به اهداف مورد نظر خود نخواهد
رسید.

فصل اول : جایگاه امام نزد امامیه و دیگران

مباحث مورد بحث:

۱. تاریخ اجمالی «امامت پژوهی»

۲. رویکردهای مختلف در بحث از امامت

تاریخ اجمالی بر امامت پژوهی

دانشمندان شیعه در آثار تفسیری، شرحهای نهج البلاغه، کتابهای تاریخی و رساله‌های کلامی و عرفانی خود، به بحث از امامت پرداخته‌اند. مؤلف معجم ما کتب عن الرسول و اهل البیت تعداد ۱۳۰۵۹ اثر درباره امام و امامت از شیعه را فهرست کرده است. آقا بزرگ تهرانی (۱۲۹۳-۱۳۸۸ ه. ق) کتاب‌شناس بزرگ شیعی، فهرست بالغ بر ۱۲۰ تک‌نگاره (رساله مستقل و مختص) دانشمندان مسلمان درباره امامت را گزارش کرده است.

امامت پژوهی، سابقه‌ای طولانی دارد و شیعیان که به فضل و قرآن آگاهی، شهره بودند، در مواجهه با انحراف امامت به خلافت، به بحث و نقد و نظر در مسأله پرداختند.

ابن ندیم، فهرست‌نگار و کتاب‌شناس معروف، علی بن اسماعیل بن میثم تمّار را نخستین کسی می‌داند که در باب امامت، رساله‌ای نوشت و نام دو تک‌نگاره از وی را به نامهای «الامامة» و «الاستحقاق» نیز به میان می‌آورد. وی همچنین هشام بن حکم، صحابی و شاگرد معروف امام صادق علیه السلام را نیز از جمله دانشمندی می‌داند که در امامت، رساله‌های متعددی نگاشت. ابن ندیم، دو رساله «الامامة» و «امامة المفضول» را از جمله تألیفات هشام بن حکم دانسته است.

البته در کنار رساله‌هایی که در اثبات امامت نوشته می‌شد، برخی افراد نیز رساله‌هایی در مخالفت با امامت شیعه می‌نوشتند.

برخی از معروف ترین رساله‌ها در امامت از علما شیعه

رساله الامامة و التبصرة من الحيرة از صدوق اول؛ یعنی شیخ ابو الحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (متوفی ۳۲۹ ه. ق)؛

رساله الامامة از شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱ ه. ق)؛

رساله الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد از ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العکبری، معروف به شیخ مفید (۳۳۶-۴۱۳ ه. ق)؛

رساله دایرة المعارف گونه الشافی فی الامامة و ابطال الحجج العامة از سید مرتضی علم الهدی (۳۵۵-۴۳۶ ه. ق) و تلخیص آن از شیخ طوسی؛

رساله الامامة شیخ قاضی اشرف الدین بریدی آبی از متکلمان معروف شیعه در سده ششم؛

رساله الامامة خواجه نصیر الدین طوسی؛ رساله الامامة شیخ زین الدین بیاض نباطی، صاحب کتاب گرانقدر الصراط المستقیم (متوفی ۸۷۷ ه. ق)؛

رسالة الامامة شیخ عبد النبی بن سعد الدین جزائری (متوفی ۱۰۲۱)؛

رساله شیخ ابن الحسن سلیمان بن عبد الله الماحوزی (۱۰۷۰-۱۱۲۱ ه. ق) و دهها رساله دیگر از متأخران.

انواع رویکردهای به مسأله امامت



جایگاه امام در نزد اهل سنت

مقام امامت نزد اهل سنت، به طور کلی يك منزلت اجتماعی و منصب عادی و غیر الهی است که توده مردم، بویژه اهل حل و عقد (مدیران و مسئولان)، این مقام را انتخاب می‌کنند. ابن خلدون (۷۳۲-۸۰۸ ه. ق) دیدگاه یاد شده را به اختصار، چنین گزارش می‌کند:

«امامت، از مصالح همگانی است که به دیدگاه خود امت وانهاده شده است، هر کس را تعیین کردند، او پیشوا خواهد بود».

بر این مبنا، شرط مهم خلیفه، صرفاً برخورداری از شایستگی اداره کردن امور جامعه و لیاقت کاردانی در امر مدیریت اجتماعی است و نه عدالت و پیراستگی از گناه و خطا و نه آگاهی کامل و بصیرت نافذ و برخوردار از کتاب و سنت. به همین دلیل، برخی از متکلمان اهل سنت تصریح کرده‌اند که خلیفه می‌تواند فاسق یا جاهل باشد.

اهمیت مقام امام نزد شیعیان

امامت یکی از اصول دین یا مذهب
امامت امری الهی و فراتر از گزینش مردم
امامت آخرین مرحله سیر تکاملی انسان
امامت یگانه راه خدا
شناخت امام اساس خداشناسی
امام واسطه فیض
جهان هستی وابسته به وجود امام

امام قطب امت

اطاعت امام در ردیف اطاعت خداوند و پیامبر

۱۰. تجلی توحید در نظام امامت

۱۱. وجود امام، عامل بقای اسلام

۱۲. امامت نظام امت

۱۳. عدم شناخت امام موجب گمراهی است

۱۴. امام، تنها عامل ولایت و تربیت معنوی

۱. امامت یگانه راه خدا

معانی الأخبار؛ النص؛ ص ۳۲

سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَصِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةَ مِنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ أَقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.

۲. شناخت امام اساس خداشناسی

۱. امام صادق علیه السلام می فرماید:

حضرت امام حسین علیه السلام روزی بر یارانش وارد شد و پس از ستایش حضرت پرودگار و درود بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان وی، فرمود: ای مردم! سوگند به خدا که خداوند، بندگانش را نیافرید، مگر این که او را بشناسند و هنگامی که او را شناختند، او را پرستش و عبادت کنند و زمانی که او را پرستیدند، از پرستش غیر او بی نیاز شوند. در این هنگام، کسی عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! پدر و مادرم فدای تو باد! معرفت و شناخت خدا چیست؟ امام علیه السلام فرمود: معرفت خدا این است که مردم هر عصر و زمان، امام و رهبر دوران خود را شناسایی کرده، فرمانبرداری و پیروی او را واجب بدانند.

۳. امام واسطه فیض

فلاسفه بزرگ مشائی و اشراقی؛ همچون «ابن سینا» در الهیات شفا «ابن سینا، الشفا (الهیات)، ص ۴۵۵/۱» و «شهاب الدین سهروردی» در کتاب حکمت الاشراق، خالی نماندن عالم را از وجود امام (که با مضمون احادیث و استمرار فیض و قواعد عقلی دیگر، موافق است)، با صراحت، پذیرفته‌اند.

شیخ اشراق می گوید:

«لا یخلو العالم منه»؛ یعنی عالم، خالی از امام و خلیفه نخواهد ماند و او کسی است که ارباب مکاشفه و مشاهده، او را قطب می گویند و ریاست و زمامداری و اختیار دین و دنیا با اوست؛ اگر چه در نهایت ناشناسی و برکناری از مداخله در امور باشد. اگر سیاست بندگان به دست او باشد، روزگار، نورانی خواهد بود و اگر زمان از مدبر و مدیر الهی خالی بماند؛ یعنی دست تصرف و اداره او در امور، باز نباشد، تاریکیها بر جهان حکمفرما می شود.

در جای دیگر گفته است: «بل العالم ما خلا قطاً عن الحكمة و عن شخص قائم بها و هو خليفة الله في أرضه و هذا يكون ما دامت السموات و الارض»؛ یعنی: بلکه عالم، هرگز از حکمت و از کسی که حامی حکمت است، خالی نبوده است و او خلیفه خداوند در میان خلق است و تا آسمان و زمین برپاست، همین طور خواهد بود. (مصنفات)

۴. جهان هستی وابسته به وجود امام

نسبت به وابستگی جهان هستی به وجود امام، برخی از فقرات زیارت جامعه کبیره، قابل توجه است که به آنها اشاره می‌شود:

۱. «بکم فتح الله و بکم یختم الله»؛ خداوند متعال، به خاطر شما آفرینش را آغاز کرد و به شما پایان می‌دهد. نکته‌ای که نسبت به این فقره، قابل توجه است، این که پس از پایان این جهان، در آخرت هم باب رحمت الهی به واسطه وجود مقدس ائمه هدی علیهم السلام گشوده می‌شود و به سبب وجود آنها درهای بهشت به روی نیکوکاران باز می‌شود و درهای دوزخ هم بر اهل ایمان بسته می‌شود.

۲. «بکم ینزل الغیث»؛ خدای متعال به خاطر شما باران رحمت خود را فرو می‌فرستد.

۳. «بکم یمسک السماء أن تقع علی الأرض إلا یاذنه»؛ به خاطر شما خداوند، آسمان را نگاه می‌دارد تا بر زمین نیفتد، جز به امر و فرمانش. این بیان، عیناً از قرآن اقتباس شده و از نظر اهمیت، در متن زیارت آمده است:

«وَ يُمَسِّكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ»، «إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا».

در کتاب کمال الدین و تمام النعمة از حضرت امام رضا علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت می‌فرماید: «بنا یمسک السموات و الأرض أن تزولا».

این معنی در دعای عدیله در شأن ولی عصر- عجل الله تعالی فرجه الشریف- نیز آمده است: «و ببقائه بقیت الدنيا و بيمينه رزق الوری بوجوده ثبت الأرض و السماء».

۵. امام قطب امت

امام علی علیه السلام درباره جریانهای سیاسی انحرافی که پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم رخ داد و به تفکیک و پیرانگر امامت از امت انجامید، به عنوان يك افشاگری تاریخی، در خطبه سوم نهج البلاغه از خود و سردمداران این جریان انحرافی سخن می‌گوید. امام علیه السلام نخستین نقش امام را در جامعه اسلامی و هسته مرکزی و مقوم امامت را در امت، چنین بیان می‌کند:

أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ [ابن أبي قحافة] وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى يَنْحَدِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقَى إِلَيَّ الطَّيْرُ فَسَدَلْتُ دُونَهَا ثَوْبًا وَ طَوَيْتُ عَنْهَا كَشْحًا وَ طَفَقْتُ أُرْتَبِي بَيْنَ أَنْ أَصُولَ بَيْدٍ جَدَاءً أَوْ أَصْبِرَ عَلَى طَخِيَّةٍ عَمِيَاءَ يَهْرَمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ وَ يَكْدَحُ فِيهَا مُؤْمِنٌ حَتَّى يَلْقَى رَبَّهُ

هان! به خدا قسم ابو بکر پسر ابو قحافه جامه خلافت را پوشید در حالی که می‌دانست جایگاه من در خلافت چون محور سنگ آسیا به آسیاست، سیل دانش از وجود همچون سیل سرازیر می‌شود، و مرغ اندیشه به قلّه منزلتم نمی‌رسد. اما از خلافت چشم پوشیدم، و روی از آن بر تافتم، و عمیقاً اندیشه کردم که با دست بریده و بدون یاور بجنگم، یا آن عرصه گاه ظلمت کور را تحمل نمایم، فضایی که پیران در آن فرسوده، و کم سالان پیر، و مؤمن تا دیدار حق دچار مشقت می‌شود!

(نہج البلاغہ/خطبہ ۳. معروف بہ شفشقیہ)

۶. عدم شناخت امام باعث گمراہی

۱. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ ع يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَخْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ فَقَالَ مَيِّتٌ لَا يَعْرِفُ شَيْئًا وَنُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ إِمَامًا يُؤْتَمُّ بِهِ - كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا قَالَ الَّذِي لَا يَعْرِفُ الْإِمَامَ. (كافي، ج ۱، ص ۱۸۵)

۲. کمال الدین و تمام النعمه ؛ ج ۲ ؛ ص ۴۰۹

□ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عَثْمَانَ الْعَمْرِيَّ قَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سُئِلَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ع وَ أَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رُوِيَ عَنْ أَبِيهِ ع أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ أَنَّ مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ ع إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَ لَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ عَنِيَّةً يَحَارُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الْوَقَاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِنَجْفِ الْكُوفَةِ.

فصل دوم: جایگاه معرفتی امامت در اندیشه دینی

منبع: کتاب امامت پژوهی (با تصرف و تلخیص)

مباحث مورد بحث در این فصل

۱. معنای دین و مذهب

۲. معنای اصل و فرع

۳. بررسی سه دیدگاه:

فرعی بودن بحث امامت

اصل دین بودن امامت

اصل مذهب بودن امامت

مقدمه

امامت، صرفاً نظریه‌ای تئوریک نیست، بلکه باوری در میان باورها و عقاید دینی مسلمانان است؛ البته باوری که در تفسیر آن، اختلاف و مواضع گوناگون به وجود آمده است.

اختلاف در تعیین مصداق امامت، اولین نزاع بین مسلمانان، بلافاصله پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود که رفته رفته از مصداق، فراتر رفت و به ویژه به دلیل مباحثی که شیعیان مطرح کردند، به صورت اختلاف در مفهوم‌سازی، چیستی امامت و حقیقت و منزلت آن درآمد و به صورت مسأله‌ای اعتقادی مطرح شد.

تمایز دین و مذهب

دو واژه دین و مذهب، تابع قاعده «إذا اجتمعا افترقا و إذا افترقا اجتمعا» است. زمانی که هر دو با هم به کار رود، معمولاً دو معنای مختلف دارد، اما در کاربردهای جداگانه به معنای واحد به کار می‌رود.

مفهوم‌شناسی «دین»

«دین» در لغت به معنای جزاء، طاعت، حکم، شأن، عادت، عبادت، حساب و غیر آن است و در اصطلاح، با تعابیر زیر آمده است:

۱. «كل ما يدعو إليه نبينا محمد صلى الله عليه وآله وسلم» «اسم لجميع ما تعبد الله به خلقه و أمرهم بالقيام به».

۳. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم المحمود إلى ما هو خير بالذات».

۴. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم المحمود إلى ما هو خير بالذات قليلا كان أو قاليا».

۵. «وضع إلهي سائق لذوى العقول باختيارهم إياه الصلاح فى الحال و الفلاح فى المثال».

۶. «الشريعة الإلهية المعتمد على الرسالة السماوية».

۷. «مجموع التكالیف التي يدين بها عباد الله».

۸. «نحو سلوك فى الحياة الدنيا يتضمّن صلاح الدنيا بما يوافق الكمال الآخروي».

۹. «طريقة اجتماعية جعلها الله على عاتق الناس».

نکته در مورد تعاریف اصطلاحی دیگر در مورد دین

مجموعه تعاریفی که برای دین آمده است، به سه گروه خاص، عام و اعم، قابل تقسیم می‌باشد که در بالا تنها به دو دسته اول اشاره شده است. مراد از تعاریف خاص، آن دسته از تعاریف است که تنها ناظر به دین اسلام است و منظور از تعاریف عام، تعاریفی است که به همه ادیان الهی اشاره دارد، و مقصود از تعاریف اعم، تعاریفی است که ناظر به دین به صورت کلی؛ یعنی اعم از ادیان الهی و غیر الهی است.

تعاریف یاد شده، همه در الهی بودن دین، مشترک است و وجه تمایز آنها این است که در برخی به هر دو بعد دین (معنوی و مادی) اشاره شده و در برخی دیگر، تنها به بیان چهره مذهبی یا دنیوی دین بسنده شده است.

مفهوم‌شناسی «مذهب»

«مذهب» در لغت به معنای روش، عقیده و طریقه است و در اصطلاح، عقیده‌ای است که صاحب آن، همواره در مسیر دین‌داری، بدان پای‌بند است. به تعبیر دیگر، مذهب، روش خاصی در فهم مسائل اعتقادی است و یا راهی است که امت، بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برداشت از دین، برگزیدند.

از اینجا فرق دین و مذهب نیز روشن می‌گردد؛ زیرا طبق تعاریف فوق، مذهب، نوعی عقیده، روش و تلقی است که نسبت به دین صورت می‌گیرد. بنا بر این، تا دینی نباشد، مذهبی نیز نخواهد بود. پس مذهب، فرع بر دین است.

تمایز اصل و فرع

دو واژه اصل و فرع، معانی لغوی و اصطلاحی فراوانی دارد و در مقابل یکدیگر به کار می‌رود؛ مثلاً در اصطلاح علوم عقلی، اصل و فرع، قاعده‌ای کلی است و آنچه از آن تفریع گردد، به کار برده می‌شود.

معنای اصل و فرع در اینجا، از نسبت خاص امری با باورهای دینی یا مذهبی حکایت دارد؛ مانند اصطلاحات ذاتی دین و عرضیات آن، گوهر دین و غیر آن. به همین دلیل، اصل و فرع را نباید با این اصطلاحات درآمیخت.

مراد از اصل و فرع در دین

وقتی نسبت به مجموعه نظام‌مند باورهای دینی، از اصل و فرع، سخن به میان می‌آید، مراد این است که باور خاص در این نظام، چه جایگاهی دارد؟ آیا در ریشه آن است یا در تنه و یا شاخ و برگها؟ درخت بدون شاخه نیز درخت است، ولی درختی ناقص و درخت بدون ریشه، قوام و ماندگاری ندارد. هر اندیشه‌ای که ماندگاری و پایداری درخت معرفت دینی، به آن باشد، اندیشه‌ای از اصول است، و الا از فروع است به شمار می‌رود. بنا بر این، اصول، ارکان و مقومات نظام باورهای دینی است؛ به همین دلیل، در معرفت دینی مسلمانان، توحید، اصل است.

مراد از اصول دین

مراد از اصول دین، باورهایی است که جزو ماهیت دین به شمار می‌رود و به همین دلیل، ملاک اسلام و کفر است؛ معتقد به آن، مسلمان و منکر آن، کافر محسوب می‌شود. و مراد از اصول مذهب، اعتقاداتی است که جزو ماهیت دین نیست و دین، بدون آنها فرو نمی‌ریزد، اما این اندیشه، جزو عقیده و روش خاصی در تلقی دین است که مذهب خوانده می‌شود.

سوالات کلیدی

بر اساس توضیح مفاهیم اصل، فرع، دین و مذهب، پرسش اساسی تحقیق حاضر را در سه گزینه عمده می‌توان جست:

۱. آیا امامت، از اصول دین و جزو ماهیت دین است؟

۲. آیا امامت، از اصول مذهب (شیعه) است؟

۳. آیا امامت، به طور کلی از مسائل فروع دین و مذهب است؟

دانشمندان مسلمان، در این مسأله، سه دیدگاه عمده دارند که در واقع، هر کدام، یکی از سه گزینه یاد شده را برگزیده‌اند.

بررسی سه دیدگاه

نظریه اول: فرع انگاری امامت

اشاعره و معتزله، بر این باورند که امامت و مباحث مربوط به آن، از موضوعات علم فقه است و طرح مباحث امامت در اواخر کتب کلامی، نه به دلیل کلامی بودن آن، بلکه صرفاً برای رعایت عادت است که از دیرباز در این باره جاری بوده، وگرنه جایگاه اصلی طرح آن، علم فقه است.

امام الحرمین جوینی (متوفی ۴۷۸) می‌گوید:

سخن گفتن درباره امامت، از اصول عقاید به شمار نمی‌آید و خطر (گمراه شدن) کسی که وارد بحث امامت می‌شود، بسی بیشتر از خطر (گمراه شدن) کسی است که نسبت به آن، از اساس، جاهل باشد.

امام الحرمین جوینی، الارشاد، ص ۲۴۵.

ابو حامد محمد غزالی (متوفی ۵۰۵) می‌نویسد:

بحث کردن در باب امامت، نه از اصول دین و نه بحثی صرفاً عقلی است، بلکه از مسائل فقهی به شمار می‌رود ... و لکن از آنجا که از دیرباز، رسم چنین بوده است که مباحث کتابهای اعتقادی را با بحث امامت به پایان برند، ما نیز چنین کردیم.

ابو حامد محمد غزالی، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۴.

سیف الدین آمدی (متوفی ۶۳۱) که از اعظم عالمان اشعری در سده هفتم به شمار می‌رود، بر این باور است که سخن گفتن درباره امامت، نه از اصول دین است و نه آن قدر مهم است که مکلف نتواند آن را رها کند و یا بدان جاهل باشد. وی سپس در پاسخ این پرسش که اگر امامت، از اصول عقاید نیست، پس چرا آن را در کتاب کلامی خویش مورد بحث قرار داده است، می‌گوید: «عادت بر این بوده است که آن را در اواخر کتب کلامی می‌آوردند ... ما صحیح ندانستیم که با نیاوردن آن در این کتاب، خرق عادت کنیم.»

قاضی عضد الدین ایجی (متوفی ۷۵۶) از متکلمان بزرگ اشعری می‌نویسد: «و آن در نزد ما از فروع است و برای پیروی از گذشتگان ما آن را در علم کلام آوردیم.»

تفتازانی (متوفی ۷۹۳)، ابن خلدون (متوفی ۸۰۸) و دیگر مشاہیر اشاعره نیز تصریحا یا تلویحا، این مطلب را در نوشته‌های خویش آورده‌اند و تأیید کرده‌اند.

صاحبان اندیشه فوق، امامت را نه تنها از اصول نمی‌دانند، بلکه در میان فروع نیز چندان اهمیتی برای آن قائل نیستند؛ تا آنجا که درباره امامت گفته‌اند: «امید به نجات کسی که از بحث امامت روگردان می‌شود، بیشتر است تا آن کسی که به مباحث امامت می‌پردازد.»

نقد اندیشه فرع انگاری امامت

اندیشه فوق، چنان که از گفتار برخی از قائلان به این نظریه بر می‌آید، مبتنی بر نظریه‌ای دیگر است که اشاعره و معتزله در باب ضرورت امامت اتخاذ کرده‌اند. آنان در مسأله ضرورت امامت، بر این گمانند که نصب و تعیین امام، در شرع بر مردم واجب است.

بنا بر این، از دیدگاه آنان، تعیین و برگزیدن امام، فعلی از افعال مکلفان است، و چون افعال مکلفان، موضوع علم فقه است، پس مباحث امامت نیز مربوط به علم فقه می‌باشد. لیکن از آنجا که ادله شرعی وجوب امامت، در جای خود، نقد و به آن پاسخ داده شده است، نظریه فرع انگاری امامت نیز که بر آن مبتنی است، معتبر نخواهد بود.

همچنین این نظریه، مبتنی بر تصویری خاص از منزلت، نقش و اهمیت امامت است. این تصویر، همان گونه که در مقاله «منزلت امامت...» بیان شد، دیدگاه تحویلی‌نگرانه و مبتنی بر مغالطه کنه و وجه است.

نظریه دوم: امامت، بمثابة يك اصل دینی

بیشتر اندیشمندان امامیه و شماری از عالمان اشعری، امامت را از اصول دین دانسته‌اند و بر این باورند که اعتقاد به امامت، لازم است و انکار آن، موجب کفر می‌گردد.

شیخ صدوق (متوفی ۳۸۱)، انکار امامت را همچون انکار نبوت و توحید می‌داند و می‌گوید: «يجب أن يعتقد أن المنكر للإمام كالمنكر للنبوة والمنكر للنبوة كالمنكر للتوحيد.» (شیخ صدوق، الهدایة، ص ۲۷) و از آنجا که منکر نبوت و توحید، کافرند، پس منکر امامت نیز کافر می‌باشد.

شیخ مفید (متوفی ۴۱۳) می‌گوید:

و اتفقت الامامية على ان من انكر امامة احد الائمة و جحد ما اوجب الله من فرض الطاعات فهو كافر ضالّ، مستحق للخلود في النار. شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷.

سید مرتضی (متوفی ۴۳۶)، امامت را همچون نبوت، از کبار اصول دین به شمار آورده است. سید مرتضی، رسائل شریف مرتضی، ج ۱، ص ۱۶۵ و ۱۶۶.

شیخ الطائفه (متوفی ۴۶۰)، در تهذیب بر این باور است که مخالفان، به سبب انکار اصلی از اصول دین (امامت)، محکوم به کفرند. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱، ۳۳۵.

از متأخران نیز عده‌ای، امامت را در زمره اصول دین قرار داده‌اند که از جمله می‌توان به مقدس اردبیلی (متوفی ۹۹۳)، سید نور الله تستری (متوفی ۱۰۱۹)، محقق لاهیجی (متوفی ۱۰۷۲)، ملا صالح مازندرانی (متوفی ۱۰۸۰)، صاحب حدائق (متوفی ۱۱۸۶)، ملا محمد مهدی نراقی (متوفی ۱۲۰۹)، صاحب جواهر (متوفی ۱۲۶۶)، شیخ مرتضی انصاری (متوفی ۱۲۸۱) و حکیم سبزواری (متوفی ۱۲۸۹) اشاره کرد.

همچنین برخی از اندیشه‌وران معاصر امامیه، نظر فوق را برگزیده‌اند که به عنوان مثال، می‌توان از محمد حسن مظفر، محمد رضا مظفر، آیه الله خویی، آیه الله مرعشی و استاد مصباح یزدی نام برد. البته چنان که گذشت، نظریه فوق، اختصاص به شیعه امامیه ندارد، بلکه این دیدگاه در میان عالمان اهل سنت نیز نظر عده‌ای را به خود جلب کرده است؛ قاضی بیضاوی و علامه اسروشنی از جمله کسانی‌اند که امامت را جزو اصول شمرده‌اند.

ادله دیدگاه دوم

دلایلی که در این باب اقامه شده است، به چهار دسته «آیات»، «روایات»، «اجماع» و «ضرورت» قابل تقسیم است:

الف) آیات

کسانی که امامت را جزو اصول دین می‌دانند، به آیات فراوانی، از جمله به آیات زیر استدلال کرده‌اند:

۱. «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ». (تحلیل و نقد)
۲. «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ». (تحلیل و نقد)

ب) روایات

روایاتی که در این زمینه آمده است، به چند دسته عمده، قابل تقسیم است:

دسته‌ای از این روایات، در مقام توصیف و تمجید مقام منیع امامت و ولایت است؛ مانند: «بنی الإسلام علی خمس؛ علی الصلاة و الصوم و الزکات و الحجّ و الولاية و لم یناد بشیء کما نودی بالولاية.»

دسته دیگر، مخالفان و منکران امامت را معرفی می‌کند که این دسته، خود به دو بخش تقسیم می‌شود: در بخشی از این روایات، از مخالفان و منکران امامت، به عنوان کافر و در بخش دیگر، به عنوان مرتد، یاد شده است.

۱. روایاتی که بیانگر کفر مخالفان است

الف) «من مات و لم یعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة.» این حدیث، از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با تعبیر مختلف نقل شده است.

ب) «من أصبح من هذه الأمة لا إمام له، أصبح ضالاً تائها و إن مات علی هذه الحالة مات میتة کفر و نفاق.»

ج) از امام صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «من عرفنا کان مؤمناً و من أنکرنا کان کافراً.»

د) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به یکی از اصحاب می فرماید: «یا حذیفة! إنَّ حجة الله بعدی علیک علی بن ابي طالب. الکفر به کفر بالله و الشرك به شرك بالله و الشكّ فيه شكّ في الله و الإلحاد فيه إلحاد في الله...»

۲. روایات دال بر ارتداد مخالفان

الف) در صحیح بخاری، به طرق مختلف، از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت فرمود:

یرد علیّ يوم القيمة رهط من أصحابی فيجلون عن الحوض، فأقول يا ربّ أصحابی، فيقول إنك لا علم لك بما أحدثوا بعدك، إنهم ارتدّوا علی أدبارهم القهقري. صحیح بخاری، ج ۸، ص ۱۴۸.

ب) در صحیح مسلم، در حدیثی از عایشه می خوانیم که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إننی علی الحوض أنتظر من یرد علیّ منکم، فوالله لیقتطعنّ دونی رجال فلاقولنّ، أی ربّی منی و من أمّتی. فيقول إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك؟ ما زالوا یرجعون علی أعقابهم.

ج) امام باقر علیه السلام در این باره می فرماید: مخاطبان آیه شریفه «مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ...» کسانی اند که منصب امامت را غصب کرده اند.

خلاصه استدلال به روایات

بر اساس روایات فوق، انکار امامت، موجب کفر و ارتداد می شود و هر آنچه انکار آن، چنین باشد، از اصول دین است. بنابراین، امامت از اصول دین است.

ارزیابی روایات

بدون تردید، این گونه روایات، اهمیّت و ضرورت امامت و ولایت را بیان می کند؛ همچنان که اهمیّت نماز، روزه، حجّ و جهاد نیز از این روایات، قابل استنباط است. لکن در دلالت آنها بر این که امامت جزو اصول دین است، جای بسی تأمل است؛ زیرا اگر بناست که امامت با استناد به همین روایات، از اصول دین شمرده شود، نماز، روزه و ... به همین دلیل، برخی از محققان با این که امامت را از اصول دین می دانند، اما از استدلال به روایات فوق خودداری کرده، می گویند:

لا يستفاد ذلك من تلك الأخبار الدالة علی أن بنی الإسلام علی خمس و لا یلزم من أهمّيتها فی نظر الشارع، صیورتها ضروریّة. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۳.

نقد استدلال به روایات کفر مخالفان

این نقد، مبتنی بر دو مقدمه است:

۱. بر اساس روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل شده است. «کفر» در قرآن، معانی مختلفی دارد که متّصف شدن به برخی از معانی آن، موجب خروج از دین است؛ همچون انکار ربوبیّت و معاد (که آن را کفر جحودی گویند) و برخی دیگر، نه تنها با اسلام، منافات ندارد، بلکه با آن، قابل جمع است. از این قبیل است، کفر به معنای ناسپاسی در برابر شکر و یا کفر به معنای ترک اوامر الهی در برابر اطاعت. گفتنی است که کفر در روایات نیز به معانی فوق به کار رفته است. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۳۸۹.

۲. از آیات و روایات استفاده می‌شود که نسبت میان اسلام و ایمان، عام و خاص مطلق است. بدین معنی که هر مؤمنی مسلمان است، ولی هر مسلمانی، الزاماً مؤمن نیست. بنا بر این، کفر مقابل اسلام نیز غیر از کفر مقابل ایمان است و نسبت میان این دو، عکس نسبت اسلام و ایمان است؛ یعنی هر کفر مقابل اسلام، کفر مقابل ایمان هم هست، و لکن هر کفر مقابل ایمان، کفر مقابل اسلام نخواهد بود. بنا بر این، کفر مقابل ایمان، با اسلام منافات ندارد.

با توجه به نکات فوق، پاسخ استدلال به روایات یاد شده، روشن می‌شود؛ زیرا این استدلال، در صورتی تمام است که پیشتر، دو مطلب به اثبات رسیده باشد: یکی این که دلالت روایات بر مدعا (کفر مخالفان) تمام باشد و دیگر این که معارض نداشته باشد؛ در حالی که هر دو مطلب، قابل مناقشه است؛ زیرا اولاً، دلالت روایات فوق بر مدعا، مخدوش است؛ چرا که روایات، در صورتی مثبت مدعاست که واژه کفر در آنها به معنای در برابر اسلام به کار رفته باشد، در حالی که در هیچ یک از روایات مربوط، چنین نیست، بلکه واژه کفر، بیشتر در معنای مقابل ایمان به کار رفته است، نه مقابل اسلام، و چنان که گذشت، کفر به این معنی، نه تنها با اسلام منافات ندارد، بلکه با آن قابل جمع است. پس دلالت روایات بر مدعا، تمام نیست.

پاسخ فوق را گروه زیادی از اندیشمندان متأخر و معاصر امامیه مطرح کرده‌اند:

صاحب جواهر می‌گوید:

فعل ما ورد فی الأخبار الكثيرة، من تكفير منكر على عليه السلام محمول على إرادة الكافر في مقابل الإيمان. محمد حسن نجفی، جواهر الكلام، ج ۶، ص ۶۰.

شیخ انصاری رحمه الله، با این که امامت را از اصول دین می‌داند، با نسبت دادن کفر به مخالفان، به شدت مخالفت کرده، در پاسخ کسانی که برای اثبات کفر مخالفان، به روایات استناد کرده‌اند، می‌نویسد:

إلا أن المستفاد من مجموع الأخبار و كلمات الأخبار أن المراد بهذا الكفر، المقابل للإيمان الذي هو أخص من الإسلام. شیخ انصاری، کتاب الطهارة، ج ۲، ص ۳۵۲.

مرحوم حکیم در مستمسک می‌نویسد:

و أما النصوص، فالذی يظهر منها أنها في مقام إثبات الكفر للمخالفين بالمعنى المقابل للإيمان كما يظهر من المقابلة بين الكافر و المؤمن. سید محسن حکیم، مستمسک عروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۹۴.

امام خمینی رحمه الله نیز از جمله کسانی است که تقابل در این گونه روایات را، میان کفر و ایمان می‌داند و در پاسخ کسانی که برای اثبات مدعای خود، به روایات تمسک کرده‌اند، می‌فرماید:

فهلاً تنبه بأن الروایات التي تشبّت بها لم يرد في واحد منها أن من عرف علياً عليه السلام فهو مسلم و من جهله فهو كافر. بل قابل في جميعها بين المؤمن و الكافر و الكافر مقابل المسلم، غير المقابل للإيمان. امام خمینی، کتاب

الطهارة، ج ۳، ص ۳۲۰.

چنان که ملاحظه شد، دلالت روایات فوق بر مدعا، تمام نیست. ثانیاً، بر فرض که مشکل دلالتی روایات مزبور، منتفی باشد، بازهم تمسک به آنها از جهت دیگری مخدوش است؛ زیرا در برابر آنها روایات متعدد و معتبری وجود دارد که بر اسلام حقیقی مخالفان، به شرط عدم جحد و عناد دلالت می‌کند و در حقیقت، می‌تواند حاکم و مفسر روایات مورد بحث باشد. به تعبیر دیگر، ما با دو دسته روایات مواجه هستیم که یکی بر کفر مطلق مخالفان دلالت دارد و دیگری بر کفر مقید به نصب و عناد و جمع هر دو دسته، به این است که روایات مطلق را حمل بر روایات مقید کنیم. بنا بر این، روایات، اشاره به کفر کسانی خواهد داشت که از روی جحد و عناد، با مسأله امامت مخالفت می‌کنند، نه مطلق مخالفان. از جمله روایاتی که بر اسلام مخالفان به شرط عدم جحد و عناد، دلالت دارد، روایات زیر است:

۱. در اصول کافی روایت مشروحی در این زمینه وارد شده است که خلاصه آن چنین است: سه نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام به نامهای هاشم صاحب البرید، ابو خطاب و محمد بن مسلم، درباره مخالفان امامت، اختلاف نظر داشتند. هاشم معتقد بود که جاهلان و منکران امامت، کافرنده، ولی ابو خطاب، در کفر مخالفان، وجود حجت را شرط می‌دانست و محمد بن مسلم، افزون بر آن، تحقق انکار و جحد را نیز معتبر می‌شمرد. نزاع این سه نفر، در ایام حج، نزد امام صادق علیه السلام کشیده شد و امام علیه السلام ضمن گوشزد کردن اعتقاد مخالفان به توحید و نبوت و انجام اعمال عبادی، با اظهار تعجب مکرر و گفتن سبحان الله، آنان را از نسبت دادن کفر به جاهلان مسأله امامت، بر حذر داشت و تلویحاً نظر محمد بن مسلم را تأیید فرمود. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۱؛ محمد بن الحسن الحر العاملی، وسائل الشیعة، ج ۱، ص ۲۱.

۲. در بحار الانوار، گفت و گوی مشروحی از حضرت امیر علیه السلام با اشعث بن قیس آمده است که امام در بخشی از آن، ضمن تشریح سیاستهای خود در حوادثی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تا آن زمان رخ داده بود، در پاسخ اشعث از هلاکت غیر شیعه می‌فرماید: و ما هلك من الأمیة إلا الناصبین و المكابرين (المکابرین) و الجاحدین و المعاندین. فأما من تمسك بالتوحید و الإقرار بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم و الإسلام و لم يخرج من الملة و لم یظاهر علينا الظلمة و لم ینصب علينا العداوة و شك في الخلافة و لم یعرف أهلها و ولاتها و لم یعرف لنا ولاية ... فإن ذلك مسلم مستضعف یرجى له رحمة الله. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۴۷۱.

نقد استدلال به روایات ارتداد مخالفان

استدلال به این روایتها نیز از جهات ذیل، قابل مناقشه است:

۱. روایتهای فوق، در صورتی مثبت ارتداد مخالفان است که واژه ارتداد، در آنها به مفهوم اصطلاحی آن (خروج از دین) به کار رفته باشد. در حالی که ارتداد در روایات مورد بحث، قابل حمل بر معنای مصطلح آن نیست؛ زیرا لازمه اش خروج بیشتر مسلمانان از حوزه دین است؛ چرا که بسیاری از مسلمانان، امامت را به آن شکل که امامیه مطرح کرده‌اند، نمی‌پذیرند.

این مطلب (لازم)، نه تنها مخالف اصل و مستلزم حرج است، بلکه با اجماعی که بر عدم احتراز امامان شیعه و اصحاب آنان از هرگونه معاشرت با مخالفان، منعقد است نیز نمی‌سازد.

از این رو، برخی از ژرف‌اندیشان معاصر امامیه، احتمال دیگری را مطرح کرده‌اند و چنین گفته‌اند: و یحتمل أن کون المراد من ارتداد الناس، نکث عهد الولاية و لو ظاهرا و تقیة لا الارتداد عن الإسلام و هو الأقرب. امام خمینی، کتاب الطهارة، ص ۳۲۹ و ۳۳۰. ناگفته پیداست که صرف وجود چنین احتمالی، کافی است که در اعتبار استدلال فوق، تردید راه یابد.

۲. بر فرض که از احتمال فوق، صرف نظر کرده، ارتداد را به ارتداد از اصل اسلام تفسیر کنیم، بازهم روایات، دلالت بر ارتداد همه مخالفان ندارد؛ زیرا چنان که گذشت، در پاره‌ای از این روایات، سبب ارتداد، غصب حق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم معرفی شده است. بنا بر این، می‌توان احتمال داد که روایتهای فوق، به ارتداد کسانی اشاره دارد که با آگاهی، خلافت و به تبع آن، حق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم را غصب کرده‌اند و ناگفته پیداست که عموم مردم، در آن نقشی نداشته‌اند تا به ارتداد متصف شوند.

۳. این روایات، همانند روایات پیشین، معارض با اخباری است که اسلام مخالفان را تأیید می‌کند و بنا به قاعده اصولی، در صورت عدم رجحان یکی از دو طرف، مرجع، عمومات یا اصل خواهد بود و چنان که گذشت، مفاد عمومات و اصول، اسلام مخالفان است.

۴. دلیل فوق، اعم از مدعاست؛ چرا که ارتداد، همان سان که با انکار اصلی از اصول دین، تحقق می‌یابد، با انکار فرعی از ضروریات دین نیز حاصل می‌شود. بنا بر این، از این که انکار امامت، موجب ارتداد می‌شود، لزوماً نمی‌توان به این نتیجه رسید که امامت از اصول دین است. از آنچه گذشت، معلوم شد که با تمسک به آیات و روایات یاد شده، نمی‌توان اثبات کرد که امامت از اصول دین است؛ چرا که نتیجه استدلالهای مزبور حد اکثر، اثبات کفر، یا ارتداد مخالفان است و این مقدار، هر چند که برای اثبات مدعا، لازم به نظر می‌رسد، کافی نیست. افزون بر آن، باید اثبات گردد که هر چیزی که انکار آن، موجب کفر یا ارتداد گردد، از اصول دین است؛ و چنان که ملاحظه شد، این مطلب، اثبات نشد.

ج) اجماع و نقد آن

گفتیم که برخی از اندیشمندان امامیه در این باره که امامت، یکی از اصول دین است ادعای وجود اجماع کرده‌اند (سید مرتضی، الانتصار، ص ۲۳۱؛ شیخ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۴، ص ۱۳۱؛ شیخ مفید، اوائل المقالات، ص ۷)، لیکن این ادعا، از چند منظر به تأمل بیشتری نیازمند است:

۱. ادعای اجماع، به دو نحو قابل تصوّر است: نخست این که این اجماع، مورد قبول همه فرق اسلامی باشد و دیگر این که تنها امامیه، مدّعی چنین اجماعی باشد. اجماع در اینجا، در صورتی مثبت مدّعاست (جزو اصول دین بودن امامت) که فرض اوّل، قابل اثبات باشد، در حالی که این فرض، نه مدّعی دارد و نه اثبات می‌شود؛ چرا که مخالفان امامت که اکثریت را تشکیل می‌دهند، منکر چنین اجماعی هستند.

فرض دوم، هر چند که قابل اثبات است، لیکن نمی‌تواند مثبت مدّعا باشد؛ زیرا نتیجه این فرض، جزو اصول مذهب بودن آن است؛ چون انعقاد اجماع بر جزو اصول دین بودن امری نزد فرقه خاص، اصل بودن آن را تنها نزد همان فرقه اثبات خواهد کرد.

۲. استدلال به اجماع مستلزم دور است؛ زیرا حجّیت اجماع از منظر امامیه، نه به نفس اجماع، بلکه به سبب ملازمه آن با قول معصوم علیه السلام است. پس آنچه از این دیدگاه، حجّت محسوب می‌شود، همان قول معصوم علیه السلام است که در هر اجماعی، مفروض انگاشته می‌شود.

برخی از فقهای بلند آوازه امامی گفته‌اند: «فلو خلا المائة من فقهاءنا من قوله عليه السلام لما كان حجة و لو حصل في اثنين كان قولهما حجة.» بنا بر این، در هر اجماعی، اولاً وجود معصوم علیه السلام و سپس حجّیت قول وی، مفروض گرفته می‌شود، در حالی که مخالفان، نه تنها حجّیت قول وی، بلکه وجود او را نیز انکار می‌کنند. پس استدلال به این اجماع، در حقیقت، اثبات اصل بودن امامت، با قول امام می‌باشد که دور است.

د) ضرورت امامت و نقد آن

یکی دیگر از دلایل مدّعیان کفر مخالفان، ادعای ضرورت در مسأله امامت است.

خلاصه استدلال، چنین است: امامت حضرت علی علیه السلام از جانب خدا و توسط پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مناسبت‌های گوناگون: از جمله، در جریان غدیر خم، اعلام شده و نقل متواتر این مطلب، آن را به سر حدّ ضرورت رسانده است. بنا بر این، انکار آن، در حقیقت، انکار یکی از ضروریات دین اسلام است که منجر به کفر می‌شود.

پاسخ

اولاً، امامت به معنایی که نزد امامیه مطرح است، از ضروریات دین محسوب نمی‌شود؛ زیرا ضروریات دین، اموری است که نزد همه فرق اسلامی و تمام طبقات مسلمانان، بدیهی باشد و امامتی که شیعه مدّعی آن است، نه تنها از ضروریات نیست، بلکه عدّه زیادی، خلاف آن را از ضروریات می‌پندارند.

ثانیاً این دلیل، به يك اعتبار اعم، و به اعتبار دیگر، اخص از مدّعاست. اعم بودن آن، از این روست که ضرورت، وصف انحصاری اصول دین نیست، بلکه برخی از امور فرعی نیز متّصف به ضرورت می‌شود؛ مانند وجوب نماز، روزه و ... که از ضروریات دین اسلام به شمار می‌رود.

نتیجه

بنا بر این، از صرف اتّصاف مسأله‌ای به ضرورت، لزوماً نمی‌توان اصل بودن آن را نتیجه گرفت. اما اخص بودن آن، از این نظر است که امامت به معنای یاد شده، نه نزد همه، بلکه تنها نزد امامیه از ضروریات است؛ زیرا آنچه نزد همه

از ضروریات محسوب می‌شود، ولایت به معنای محبت است، اما ولایت به معنای امامت و خلافت، فقط نزد شیعه، مسلم است.

نظریه سوم: امامت، به منزله اصل در مذهب

این نظریه را می‌توان بازسازی و ترمیم نظریه دوم دانست. انگیزه طرح دیدگاه فوق، پاسخ به اشکال معروفی است که دامنگیر نظریه جزو اصول دین انگاشتن امامت بوده است.

اشکال، چنین است که لازمه تلقی امامت به عنوان اصلی از اصول دین، خروج اکثر فرق اسلامی از حوزه اسلام و دین است؛ در حالی که این لازم، به دلایلی که گذشت، پذیرفتنی نیست. برای حل این معضل، راه حل‌هایی ارائه شده است که از جمله، نظریه جزو اصول مذهب دانستن امامت است. سه راه حل در این باره، قابل طرح است:

سه راه حل برای معضل

۱. اسلام واقعی و ظاهری

برخی با تقسیم اسلام به اسلام واقعی و ظاهری، به حل مسأله پرداخته و گفته‌اند: از آنجاکه مخالفان، منکر یک اصل دینی (امامت) هستند، نمی‌توانند مسلمان واقعی باشند، و از سوی دیگر، چنان که گذشت، طبق پاره‌ای از آیات و روایات و سیره امامان معصوم شیعه و اصحاب آنان و فقهای امامیه، مخالفان امامت، مسلمان تلقی شده‌اند. بنا بر این، چاره‌ای نیست جز این که گفته شود مخالفان، مسلمانند، لکن اسلامشان، ظاهری است و در ترتب احکام اسلامی، همین مقدار، کافی است. سید ابو القاسم خوبی، التفتیح، ج ۳، ص ۸۴-۸۵

۲. اصول اسلام و اصول ایمان

برخی دیگر کوشیده‌اند تا با فرق گذاشتن میان اصول اسلام و اصول ایمان، به پاسخ مسأله دست یابند. باور آنان بر این است که اصول دین، به دو بخش است: بخشی از آن، اصول اسلام و بخش دیگر، اصول ایمان را تشکیل می‌دهد. توحید، نبوت و معاد، از قسم اول و امامت و عدل، از قسم دوم است. سپس می‌گویند: آنچه ملاک اسلام و کفر است، اصول اسلام است، نه اصول ایمان. بنا بر این، چون مخالفان امامت، اصول اسلام را باور دارند، مسلمانند. تستری، احقاق الحق (تعلیقه)، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. اصول دین و اصول مذهب

سومین پاسخی که به مشکل فوق داده شده است، این است که اصول اعتقادی (نه اصول دین) به دو دسته تقسیم می‌شود: دسته‌ای، از اصول دین است؛ مانند: توحید، نبوت و معاد، و دسته دیگر، از اصول مذهب؛ نظیر اصل امامت. بنا بر این، انکار امامت، نه انکار اصلی از اصول دین، بلکه انکار اصلی از اصول یک مذهب خاص (شیعه) است و چنان که یادآور شدیم، انکار چنین اصلی، موجب کفر نمی‌شود.

این پاسخ را می‌توان تقریر دیگری از راه حل دوم دانست؛ زیرا همان گونه که گذشت، کسانی که امامت را از اصول مذهب انگاشته‌اند، روایاتی را که دال بر کفر مخالفان امامت است، حمل بر کفر مقابل ایمان کرده‌اند، و این، بیانگر

آن است که امامت از منظر آنان، از اصول ایمان است. بنا بر این، فرقی میان اصول مذهب و اصول ایمان وجود ندارد، بلکه دو تعبیر از یک واقعیت است.

در هر صورت، این نظریه، نخستین بار، در میان متفکران متأخر امامیه مطرح شد و رفته رفته، توجه بسیاری را جلب کرد. بر اساس این طرز تفکر، امامت، نه از اصول دین و نه از فروع آن، بلکه از اصول مذهب است. تا آنجا که مؤلف آگاهی دارد، میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱) جزو نخستین کسانی است که نظریه یاد شده را کشف و ترویج کرده است. وی در رساله فارسی خود به نام «اصول دین» می‌گوید:

بدان که اصول دین، سه چیز است: توحید، نبوت و معاد، اما اگر عدل و امامت، از اصول مذهب است، پس هر که منکر یکی از سه چیز اول بشود، کافر و نجس ... اما اگر اقرار به آن سه داشته باشد و منکر عدل و امامت باشد، کافر نیست؛ لیکن شیعه هم نیست ... میرزا ابو القاسم قمی، اصول دین (نسخه خطی، کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی، شماره ۸۲۰۸)، ذیل مقدمه.

پس از صاحب قوانین، تعدادی از شاگردان و معاصران وی نیز این نظریه را پذیرفتند و از آن جمله است: «مولا محمد ابراهیم کرباسی» (متوفی ۱۲۶۲) و شیخ جعفر استرآبادی (متوفی ۱۲۶۳).

عده‌ای از متفکران معاصر امامیه نیز امامت را از اصول مذهب می‌دانند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

محمد حسین کاشف الغطاء

۱. محمد حسین کاشف الغطاء از اعظام و مفاخر دانشمندان شیعه در قرن حاضر، در کتاب گرانسنگ اصل الشیعه و اصولها فرموده است:

اسلام و ایمان، مترادف و به معنای اعم که اساس آن را سه اصل توحید، نبوت و معاد تشکیل می‌دهد، به کار می‌رود ... لیکن شیعه امامیه، اعتقاد به امامت را به آنها افزوده است. بنا بر این، کسی که به امامت، به همان معنایی که در نزد شیعه مطرح است، باور داشته باشد، از نظر آنان، مؤمن به معنای اخص کلمه (شیعه) است؛ نه این که منکر اصل امامت، به کلی از اسلام، خارج باشد. محمد حسین کاشف الغطاء، اصل الشیعه و اصولها، ص ۱۲۶.

علامه امینی

۲. علامه امینی، محقق ژرف‌اندیش و پرتلاش شیعه در کتاب ارزشمند الغدیر، ضمن نقل و نقد برخی از اعتراضات ابن تیمیه بر مذهب شیعه، امامت را از اصول مذهب شیعه دانسته است. علامه امینی، الغدیر، ج ۳، ص ۱۵۲.

علامه طباطبائی

۳. حکیم فرزانه و مفسر بزرگ معاصر، علامه طباطبائی نیز امامت را از اصول دین ندانسته است. ایشان در تفسیر وزین المیزان، ذیل تفسیر آیه شریفه «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۲)، اصول دین را در سه اصل توحید، نبوت و معاد، منحصر دانسته است:

این آیه، آخرین آیه سوره است که غرض از بیان سوره را خلاصه می‌کند و در آن، اصول سه‌گانه دین را که توحید، نبوت و معاد است؛ جمع کرده است.

شهید مطهری

۴. فقیه، محقق و اسلام‌شناس نامدار شیعه در قرن حاضر، استاد شهید مرتضی مطهری در کتاب ارزشمند عدل الهی، اعتقاد به امامت را از نشانه‌های شیعه بودن دانسته و آن را جزو اصول این مذهب به شمار آورده است: عدل، به تنهایی علامت اشعری نبودن شمرده می‌شد. عدل و امامت، توأمان، علامت تشیع بود. این است که گفته می‌شد اصول دین اسلام، سه چیز و اصول مذهب شیعه نیز همان سه چیز است بعلاوه اصل عدل و امامت.

امام خمینی

۵. امام خمینی، متفکر بزرگ و احیاگر دین در عصر حاضر نیز از جمله کسانی است که امامت را در شمار اصول مذهب می‌داند. ایشان در کتاب الطهارة، ضمن بیان احکام مخالفان، به تفسیر ماهیت اسلام پرداخته، چنین می‌گوید: ماهیت اسلام، چیزی جز گواهی دادن به وحدانیت خداوند و رسالت پیامبر و اعتقاد به معاد نیست و غیر از این امور، هیچ چیزی دیگر، از جمله، اعتقاد به ولایت ائمه علیهم السلام در ماهیت اسلام دخالت ندارد. بنا بر این، امامت از اصول مذهب است، نه دین.

حضرت آیه الله آقا میرزا جواد تبریزی

۶. حضرت آیه الله آقا میرزا جواد تبریزی، یکی دیگر از بزرگان شیعه، پس از بیان این مطلب که معرفت اصول اعتقادی، بر هر مکلفی واجب عینی است و اعتقاد به آنها باید از روی یقین باشد، می‌گوید: برخی از اصول عقاید؛ نظیر توحید، نبوت خاصه و معاد جسمانی، از اصول دین و برخی دیگر؛ مانند عدل و امامت از اصول مذهب است ... کسی که اصول دین را باور نداشته باشد، از دین اسلام، خارج است، اما اگر به اصول دین اعتقاد داشته باشد، ولی اصول مذهب را نپذیرد، از اسلام خارج نیست، بلکه تنها از مذهب شیعه خارج خواهد بود. میرزا جواد تبریزی، صراط النجاة، ج ۳، ص ۱۵۴.

بدین ترتیب، موافقان و مخالفان اصل امامت، هر دو، مسلمان و به حکم آیه شریفه «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ...» برادر یکدیگرند و انکار اصل امامت، اگر از روی تعصب و عناد نباشد، ضرری به مسلمان بودن مخالف نمی‌زند. اما در عین حال، اعتقاد به امامت به معنایی که گذشت، دارای فواید و برکاتی است که در صورت فقدان آن، خسارتهای زیانبار و جبران‌ناپذیری به جوامع اسلامی وارد می‌شود؛

زیرا اعتقاد به امامت، یعنی باور داشتن به این که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به دستور صریح خداوند، اوصیا و جانشینان خویش را تعیین و به مردم، شناسانده است و آنان کسانی‌اند که همچون شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ملکه عصمت و علم خداداد دارند و تمام احکام الهی را می‌دانند و به همین دلیل، تبیین احکام دین و تفسیر واقعی کتاب و سنت و نیز سرپرستی جوامع اسلامی در هر زمان، به آنها سپرده شده است. بنا بر این، امامت یعنی الگوی کامل و منحصر به فردی برای انتظام بخشیدن به امور دینی و دنیوی، و ناگفته پیداست که از دست دادن چنین الگویی، ضایعه‌ای اسفناک و جبران‌ناپذیر است.

فصل سوم: فضائل امام علی علیه السلام

فضیلت و برتری امام علی (علیه السلام) در شأن نزول بسیاری از آیات مورد توجه قرار گرفته شده است و در این زمینه روایات نیز به وفور در کتب شیعه و سنی دیده می‌شود.

آیه مباهله به صورت کامل‌تر بحث شده است و دیگر آیات به صورت اجمالی و با توجه به روایاتی که از کتاب احقاق الحق و ازهاق الباطل (قاضی نورالله شوشتری) انتخاب شده است ذکر می‌شوند.

آیه اول: آیه مباهله

منظور از آیه مباهله، شصت و یکمین آیه از سوره ی آل عمران می باشد.

مضمون آیه شریفه به این صورت است:

" (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لُغْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ).

۴ نکته مهم آیه مباهله

۱. حضور اهل بیت در جریان مباهله.

۲. اثبات فضیلت برای حسنین علیهما السلام با واژه ی «ابناءنا».

۳. اثبات فضیلت برای حضرت زهرا سلام الله علیها به عنوان «نساءنا».

۴. اثبات فضیلت برای امام علی علیه السلام به عنوان «نفس پیامبر» با کلمه «انفسنا».

شأن نزول آیه

«المسألة الثانية:

روي أنه عليه السلام لما أورد الدلائل على نصارى نجران، كان رسول الله صلى الله عليه و سلم خرج و عليه مرط من شعر أسود، و كان قد احتضن الحسين و أخذ بيد الحسن، و فاطمة تمشي خلفه، و علي رضي الله عنه خلفها، و هو يقول، إذا دعوت فأمنوا، فقال أسقف نجران:

يا معشر النصارى، إني لأرى وجوها لو سألوا الله أن يزيل جبلا من مكانه لأزاله بها، فلا تباهلوا فتهلكوا و لا يبقى على وجه الأرض نصراني إلى يوم القيامة، ثم قالوا: يا أبا القاسم، رأينا أن لا نباهلك و أن نترك على دينك فقال صلوات الله عليه: فإذا أبيتم المباهلة فأسلموا، روي أنه عليه السلام لما خرج في المرط الأسود، فجاء الحسن رضي الله عنه فأدخله، ثم جاء الحسين رضي الله عنه فأدخله ثم فاطمة، ثم علي رضي الله عنهما ثم قال: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً.

و اعلم أن هذه الرواية كالمتفق على صحتها بين أهل التفسير و الحديث.

(فخررازی، مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۷.)

مباهله در صحیح مسلم و کتب دیگر

و في صحیح مسلم و سنن الترمذی و مستدرک الحاکم بسندهم عن سعد بن ابی وقاص قال:

و لما نزلت هذه الآية فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم دعا رسول الله (ص) عليا و فاطمة و حسنا و حسيناً، فقال: اللهم هؤلاء أهلي.

و في مسند أحمد أهل بيتي.

(صحيح مسلم ۷ / ۱۲۰ و سنن الترمذي ط. المدينة ۴ / ۱۹۳ و مسند احمد ۱ / ۱۸۵ و مستدرک الحاکم ۳ / ۱۵۰ و راجع حوادث السنة العاشرة في تاريخ ابن الاثير ۲ / ۱۱۲ و أسد الغابة ۴ / ۲۶ و في تفسير الآیة في تفسير ابن كثير عن جابر ۱ / ۳۷۰).

سخن رشید رضا در مورد اتفاق روایات در جریان مباحله

«استاد من گفته است که روایات بر این نکته اتفاق دارند که پیامبر اکرم صلی الله علیه آله در مباحله، علی و فاطمه و پسران او را انتخاب کرد، و کلمه «و نساءنا» را بر فاطمه و کلمه «انفسنا» را تنها بر علی حمل می کنند. منبع این گونه روایات تنها شیعه است که مقصودشان از این عمل مشخص است. شیعیان آن قدر در ترویج این مقصودشان کوشیدند که حتی توانستند این سخنان را در بین بسیاری از اهل سنت نیز ترویج بدهند».

جواب استاد جوادی آملی

« در پاسخ باید گفت اولاً روایات داستان مباحله، معتبر است و شیعه و سنی آن‌ها را نقل کرده‌اند و در صحیح مسلم و بخاری نیز آمده است؛ اگر «مسلم» و «بخاری» را شیعه می‌دانید، پس تسنن دیگر باید رخت ببرند و چنانچه بگویند روایات این دو را شیعه جعل کرده است، دیگر برای شما سندی نمی‌ماند، زیرا مهم‌ترین سند شما که همین دو کتاب است، بی اعتبار می‌شود. ثانیاً مراد و انگیزه شیعه از نقل داستان مباحله، عمل به تقلین است. (تسنیم، جلد ۱۴ صفحه ۴۸۴)

حضور اهل بیت در مباحله در اسناد روایی اهل سنت

این روایات بر سه دسته اند

الف: روایاتی که ذکر همراهان پیامبر را مسکوت گذاشته اند (مانند صحیح بخاری) یا تنها نام امام علی علیه السلام را نیاورده اند (مانند درالمنثور).

(روایت درالمنثور، ج ۲، ص ۲۲۹-۲۳۰ که نام فاطمه و حسنین علیهم السلام آمده است اما اشاره ای به امام علی علیه السلام نشده است).

ب: روایاتی که همراهان پیامبر را امام علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام ذکر می کند. (مانند صحیح مسلم و ترمذی)

ج: روایاتی که از ابوبکر و عمر و عثمان و علی و فرزندان ایشان به عنوان همراهان پیامبر در مباحله یاد می کند. (تاریخ دمشق ابن عساکر).

نتیجه بررسی سه دسته روایی

احتمال جمع روایات گروه «ب و ج» به این صورت که شاید همه این افراد -اعم از اصحاب کساء و دیگران- در مباحله حاضر بوده اند باطل است.

زیرا اولاً روایات دال بر حضور سه خلیفه و فرزندان ایشان حتی از جانب خود مفسران و محدثین اهل سنت مورد خدشه است.

ثانیا: اگر به واقع غیر از امام علی و همسر و فرزندان، دیگران نیز در جریان حاضر بودند، سعد ابی وقاص این را به عنوان فضیلت خاص برای امام علی علیه السلام نقل نمی کرد و نقل او مورد انتقاد راویان قرار می گرفت. و نیز متعصبانی چون بخاری و برخی کتب فضائل، قطعا به صورت مفصلی بر این حضور تأکید می کردند و در ذکر نام حاضران کوتاهی نمی کردند.

نویسنده ی «دلایل الصدق لنهج الحق» (ج ۴ ؛ ص ۴۰۸) حضور سه خلیفه اول و فرزندانشان در مباحثه را سخن مسخره ای نامیده است که اگر به واقع در خارج تحقیقی داشت، کتب را مملو از آن می کردند.

دلالت ابنائنا بر حسین (علیهما السلام)

برخی در این زمینه شبهه کرده اند که چنین دلالتی درست نیست. زیرا فرزند دختر، ابناء خوانده نمی شود.

ابن در لغت

«ابن» لغتی عربی است به معنای «ولد» (فرزند) که از ماده «بنو» گرفته شده است. جمع آن به دو صورت گفته شده است: ابناء و بنون. دلیل اینکه به او ابن می گویند، چون گویا بنا شده و ساخته شده توسط پدر (اب) است. و الابن، بالكسری؛ و الولد، سُمِّيَ به لكونه بناء للأب، فإنَّ الأبَّ هو الذي بناه و جعله الله بناءً في إيجاده... تاج العروس؛ ج ۱۹؛ ص ۲۲۴.

در ادبیات رایج عرب، این لفظ با اضافه شدن به کلمات دیگر می تواند متضمن معانی جدیدی باشد. فیقال للمسافر: ابن السبيل، و ابن لیل لصاحب السرى، و ابن عمل لصاحب العمل الجاد فيه، و ابن مدينة إذا كان عالما بها. التحقيق فی کلمات القرآن الکریم؛ ج ۱؛ ص ۳۶۸.

دلیلی صدق ابناء بر فرزندان دختری

فخر رازی نیز ذیل آیه مباحثه می گوید:

به دلالت این آیه، فرزند دختری هر کس فرزند اوست و پسران حضرت زهرا (علیها السلام) پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند، و آیه (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ) دلالت دارد که حضرت مسیح از فرزندان حضرت ابراهیم (علیه السلام) است، با اینکه عیسی (علیه السلام) از راه مادر ذریه حضرت ابراهیم (علیه السلام) شمرده می شود. مفاتیح الغیب، ج ۸، ص ۲۴۸.

دلالت نساء نا بر حضرت زهرا سلام الله علیها

با توجه به نقل بیان شده، تنها زن شرکت کننده در گروه پیامبر، حضرت زهرا سلام الله علیها بوده است. اما رشیدرضا می نویسد:

او می گوید: افراد عرب زبان هیچ گاه کلمه ی «نساء» را در مورد دخترانشان به کار نمی برند؛ مخصوصا وقتی که فرد همسرانی نیز داشته باشد، پس وقتی بگوید: «نساءنا» قطعا مرادش از زنانمان، همسران اوست نه دخترانش.

«فَإِنَّ كَلِمَةَ نِسَاءِنَا لَا يَقُولُهَا الْعَرَبِيُّ وَيُرِيدُ بِهَا بِنْتَهُ لَا سَيِّمًا إِذَا كَانَ لَهُ أَزْوَاجٌ وَلَا يَفْهَمُ هَذَا مِنْ لُغَتِهِمْ» (المنار، ج ۳، ص ۲۶۵).

جواب استاد جوادی آملی

«منظور از (نساءنا) در آیه مورد بحث، زنی است که در عرض فرزند قرار گرفته است نه زن در مقابل شوهر، بنابراین یا مطلق زن مراد است؛ یا خصوص دختر، همان گونه که درباره بنی اسرائیل ستمدیده از آل فرعون می فرماید: (وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ). «نساء» در آیه بنی اسرائیل به معنای ازواج نیست تا کسی در آیه مورد بحث، «نساء» را به معنای همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بداند، بلکه نساء در آیه بنی اسرائیل به معنای آن است که فرعون پسران را می کشت و دختران را زنده نگه می داشت.»

(تسنیم، ج ۱۴، ص ۴۵۸.)

کاربرد واژه نساء در قرآن

واژه ی «نساء» حدود پنجاه و نه مرتبه در قرآن کریم به کار رفته است که با توجه به مضمون آیات می تواند دارای این معانی می باشد:

۱. خواهر در مقابل برادر:

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ) یا (وَإِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالًا وَنِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ)

۲. زن در برابر شوهر:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ...)

۳. زن در مقابل مرد:

(إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ) یا (لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اكْتَسَبْنَ)

۴. دختر در برابر پسر:

(وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ) که به معنای «یستحیون بناتکم» است، زیرا آل فرعون با زنان سالمند کار نداشتند؛ آنان کودکان پسر را می کشتند و کودکان دختر را برای خدمات زنده نگاه می داشتند.

بی اساس بودن سخن المنار

بنابراین سخن المنار در مورد اینکه عرب واژه ی «نساء» را در مورد بنت (دختر) استفاده نمی کند مبنای قرآنی ندارد. علاوه بر اینکه وقتی بر اساس شواهد متعدد، پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) دخترشان را در صحنه ی مباحثه حاضر کردند، خود نشان می دهد که می توان «نساء» را در مورد دختر نیز به کار برد.

اثبات فضیلت برای امام علی علیه السلام به عنوان «نفس پیامبر» با کلمه «انفسنا»

کلمه «انفسنا» و دلالت آن بر امام علی علیه السلام، توسط مفسرین بزرگی چون فخر رازی و آلوسی مورد نقد و مذاقه قرار گرفته است. اما گویا المنار در این بحث تصمیم نداشته است بیش از این چیزی بنویسد که: «... وَأُبْعَدُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يُرَادَ بِأَنْفُسِنَا عَلِيٌّ - عَلَيْهِ الرَّضْوَانُ -».

المنار، ج ۳، ص ۲۶۵.

استدلال زیبایی استاد جوادی آملی

«مصدق انفسنا کسی است که از پسر و دختر به صاحب دعوت نزدیک تر است و به معنای مطلق خوشاوندان یا مطلق رابطه قومی نیست، زیرا پیش از آن نزدیک ترین افراد قوم به آن حضرت جداگانه ذکر شدند، بلکه بدین معناست که یا خود تو یا کسی که به منزله جان دوست به صحنه مباحثه بیاید و چون دعوت کننده غیر از دعوت شونده است و هیچ کس خود را دعوت نمی کند، مراد از انفسنا کسی است که به منزله جان پیامبر است که تنها مصداق آن طبق امتثال رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن صحنه، امیرمؤمنان، حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) است که بدین لحاظ بر انبیای پیشین برتری دارد.»

تسنیم، جلد ۱۴ صفحه ۴۴۹.

فخر رازی و داستان محمود حمصی

المسألة الخامسة: كان في الري رجل يقال له: محمود بن الحسن الحمصي، وكان معلم الاثنى عشرية، وكان يزعّم أن علياً رضي الله عنه أفضل من جميع الأنبياء سوى محمد عليه السلام، قال: والذي يدل عليه قوله تعالى: { وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ } وليس المراد بقوله { وَأَنْفُسَنَا } نفس محمد صلى الله عليه وسلم لأن الإنسان لا يدعو نفسه بل المراد به غيره، وأجمعوا على أن ذلك الغير كان علي بن أبي طالب رضي الله عنه، فدلّت الآية على أن نفس علي هي نفس محمد،

ادامه ...

ولا يمكن أن يكون المراد منه، أن هذه النفس هي عين تلك النفس، فالمراد أن هذه النفس مثل تلك النفس، وذلك يقتضي الاستواء في جميع الوجوه، ترك العمل بهذا العموم في حق النبوة، وفي حق الفضل لقيام الدلائل على أن محمداً عليه السلام كان نبياً وما كان علي كذلك، ولانعقاد الإجماع على أن محمداً عليه السلام كان أفضل من علي رضي الله عنه، فيبقى فيما وراءه معمولاً به، ثم الإجماع دل على أن محمداً عليه السلام كان أفضل من سائر الأنبياء عليهم السلام فيلزم أن يكون علي أفضل من سائر الأنبياء.

التفسير الكبير أو مفاتيح الغيب: ج ۴ ص ۲۴۱.

جواب فخر رازی

والجواب: أنه كما انعقد الإجماع بين المسلمين على أن محمداً عليه السلام أفضل من علي، فكذلك انعقد الإجماع بينهم قبل ظهور هذا الإنسان، على أن النبي أفضل ممن ليس بنبي، وأجمعوا على أن علياً رضي الله عنه ما كان نبياً، فلزم القطع بأن ظاهر الآية كما أنه مخصوص في حق محمد صلى الله عليه وسلم، فكذلك مخصوص في حق سائر الأنبياء عليهم السلام.

جواب این استدلال آن است که : همان گونه که اجماع میان مسلمانان منعقد است که محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل از علی است، همچنین پیش از ظهور این شخص (حمصی) اجماع منعقد است که هر پیامبری از کسی که پیامبر نیست افضل است ، و همه اجماع دارند که علی رضی الله عنه پیامبر نبوده است ، پس قطعاً ظاهر آیه می رساند که همان گونه که محمد صلی الله علیه و آله و سلم افضل از علی است سایر انبیا نیز از علی افضل می باشند .

التفسیر الکبیر أو مفاتیح الغیب: ج ۴ / ص ۲۴۲.

نقد سخن رازی

علامه مجاهد شیخ محمد حسن مظفر رحمه الله پیرامون سخن رازی می گوید:
اما این که مدعی شده است که پیش از ظهور حمصی اجماع منعقد شده بر افضلیت پیامبران بر دیگران ، سخن درستی نیست . زیرا اجماع بر آن است که صنف پیامبران از اصناف دیگر بشر برترند و هر پیامبری از افراد امت خویش برتر است ، اما چنین نیست که هر پیامبری از هر غیر پیغمبری برتر باشد گرچه آن غیر، از امتهای دیگر باشد . . . و نیز قول به برتری امیرمؤمنان علیه السلام از پیامبران جز حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم اختصاص به شیخ محمود حمصی ندارد تا با اجماعی که فخر رازی ادعا نموده منافات داشته باشد ، بلکه شیعیان پیش از وجود این شیخ و پس از او قائل به آن بوده اند و در این باره به آیه مباهله و آیات دیگر استدلال نموده اند.

دلایل الصدق: ۸۶/۲.

سخن علامه سید شرف الدین

علامه سید شرف الدین نیز پس از نقل سخن رازی می گوید : دقت کن ببین او به روشنی دلالت آیه را بر برتری علی علیه السلام بیان نموده و ناخود آگاه به درستی آن اعتراف کرده است . وی با آنچه از شیعیان چه در گذشته و حال نقل کرده است معارضه ای ننموده و کلمه ای در رد آنان بر قلم نیاورده است ، گویی اعتقاد آنان را پذیرفته و به دلالت آیه بر عقیده آنان اعتراف نموده است ، و تنها بر محمود بن حسن خرده گرفته است ، در صورتی که اجماعی که رازی آن را بهانه قرار داده و بر حمصی حمله کرده است چیزی است که مورد قبول محمود حمصی و هم عقیده های او نیست.

الكلمه الغراء: ۵.

آیه دوم: آیه تطهیر:

(۳۳) الأحزاب : ۳۳ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

ترجمه:

... خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد.

نکات

در اینجا دو پرسش اساسی ذکر می شود:

۱. مراد از اراده الهی در اینجا، اراده تکوینی خداوند است.

۲. مراد از اهل بیت چه کسانی هستند؟

پاسخ آیت الله جوادی آملی

(أهل البيت): ... این ترکیب در اصل «اهل بیت النبوة» بود که جهت اختصار، «اهل البیت» گفته می‌شود. اگر چه در قرآن کریم «بیت» به معنای خانه سنگی و خشتی استعمال شده است: (... أن تأكلوا من بیوتکم أو بیوت آبائکم أو بیوت أمهاتکم أو بیوت إخوانکم...)، (أو یكون لك بیت من زُخرفٍ). لیکن مراد از بیت در «أهل بیت النبوة» خانه خشتی و سنگی و بیت سکونت نیست؛ زیرا هر جا که بیت سکونت، مراد بود به صورت جمع و همراه با اضافه به ضمیر «کُن» آمده است: (بیوتکن).

به عبارت دیگر: همان‌گونه که بیت سنگی و گلی، قدر مشترکی است که اهل یک خانواده را گرد هم می‌آورد و هر کدام از آنها اهل آن خانه محسوب می‌شوند، بیت در «أهل بیت النبوة» نیز بر قدر جامعی اطلاق می‌شود که افراد محدودی را با مشخصات و ویژگی‌های معینی جمع می‌کند. از این رو ممکن است در خانه گلی و سنگی پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) کسانی زندگی کنند که سنخیت لازم با «بیت النبوة» را نداشته باشند و جزو آن بیت به حساب نیایند. چنان که در روایات فراوانی از امّ سلمه نقل شده است که وقتی از رسول اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) پرسید آیا من جزو «أهل البیت» نیستم؟ پیغمبر اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) در جواب فرمود: تو جزو همسران شایسته پیغمبر هستی [نه جزو اهل بیت. با آن که امّ سلمه در خانه خشتی و سنگی آن حضرت زندگی می‌کرد.

در مقابل، ممکن است کسانی باشند که به علت برخورداری از سنخیت لازم روحی جزو «أهل البیت» باشند ولی در خانه سنگی و گلی آن حضرت زندگی نکنند. بنابر این، «بیت» در واژه «أهل البیت» بر قدر جامع دیگری اطلاق شده است. ^۱ اقسام اراده

اراده بر دو قسم است: تشریعی و تکوینی.

الف) اراده تشریعی

منظور از اراده تشریعی آن است که خداوند در مقام قانون‌گذاری، فعلی را واجب یا حرام کند و از بندگان خود انجام یا ترک آن را بخواهد. در این اراده، انجام یا ترک کار به اراده عبد وابسته است و به عبارت دیگر: اراده عبد بین آن فعل یا ترک و اراده خدا فاصله می‌شود. از این رو تخلف در این اراده خدا راه دارد، مثلاً خدا نماز را بر همه واجب و شرک را حرام کرده است، لیکن اراده او بر این تعلق گرفته که بندگان او با اراده خودشان نماز بخوانند و با اراده خودشان از شرک اجتناب ورزند. لذا برخی امثال می‌کنند و برخی امثال نمی‌کنند. در نتیجه اراده خداوند درباره گروهی از مردم تحقق پیدا می‌کند و درباره گروهی دیگر تخلف می‌پذیرد.

ب) اراده تکوینی

این قسم از اراده در جایی تحقق پیدا می‌کند که خواست خدا مستقیماً بر تحقق و ایجاد چیزی تعلق بگیرد، مثل این که بخواهد چیزی را خلق کند، کسی را بمیراند یا... در این موارد، بین اراده خدا و فعل خارجی واسطه‌ای وجود ندارد. از این رو تخلفی در این اراده راه نمی‌یابد: (إنما أمره إذا أراد شيئاً أن یقول له کن فیکون). «فاء» در (فیکون) مفید ترتب مقامی است، نه فاصله زمانی.

^۱ جوادی آملی، عبدالله؛ تجلی ولایت در آیه تطهیر - صفحه ۵۱.

بدین ترتیب «کن» از خدای سبحان به لحاظ تحقق عینی همان «یکون» است و گرنه «قول» به معنایی که معهود ماست، یعنی گفتار با زبان، در مورد خدا معنا ندارد، بلکه به فرموده امیرالمؤمنین (علیه السلام) کلام او چیزی جز فعل او نیست: «يقول لمن أراد كونه (كن فيكون) لا بصوت يُقرع، ولا ببناء يُسمع، وإنما كلامه سبحانه فعل منه أنشأه ومثله»؛ خداوند به هر چیزی که اراده وجودش را کرد می‌گوید: باش، پس آن چیز بلافاصله موجود می‌شود، لیکن گفتن او به صورت صدای گوش نواز و ندای شنیدنی نیست، بلکه سخن او همان کار او است.

نیز در دعایی که نبی اکرم (صلي الله عليه و آله و سلم) به گرامی دخت خود، فاطمه زهرا (علیها السلام) آموزش داده، آمده است: «يا من فعله قول و قوله أمر...».

البته در اراده تکوینی مخلوق، تخلف راه دارد، یعنی اراده‌هایی ما گاهی تحقق پیدا می‌کند و گاهی تحقق پیدا نمی‌کند، که علت اصلی تخلف، ضعف مقتضی و قوت مانع است، اما در اراده تکوینی خدا تخلفی رخ نمی‌دهد؛ چون نقص علی در مورد خدا معنا ندارد: (إن الله علي كل شيء قدير). یعنی علت فاعلی به نصاب تمام است و هرگونه مانعی مرتفع است؛ زیرا سراسر جهان امکان، سپاه و ستاد اجرایی او هستند، لذا فرض مانع، فرضی محال است.

اراده‌ای که در آیه تطهیر آمده، اراده تکوینی است که به فعل خود خدا تعلق گرفته است و اراده تشریحی در اینجا معنا ندارد؛ زیرا آیه در صدد مدح و تکریم مخاطبان خود است و تشریحی بودن اراده، با تکریم سازگار نیست؛ چون اراده تشریحی بر تطهیر و اذهاب رجس درباره کفار و فساق نیز وجود دارد. به عبارت دیگر: کفار نیز مأمور هستند که با ترک کفر، شرک و معصیت، راه صحیح هدایت را بیمایند. این مطلب در بحث‌های آینده روشن‌تر خواهد شد.^۲

حدیث ام سلمه

روی عن حکیم بن سعد رضي الله قال: ذكرنا علي بن أبي طالب كرم الله وجهه عند ام سلمة فقالت: في بيتي نزلت إنما يُريدُ اللهُ ليذهبَ عنكمُ الرجسَ أهلَ البيتِ و يطهركم تطهيراً

قالت: جاء رسول الله صلى الله عليه و سلم إلى بيتي فقال: لا تأذني لأحد فجاءت فاطمة فلم أستطع احجبها عن أبيها ثم جاء الحسن فلم أستطع ان احجبه عن جدّه ثم جاء الحسين فلم أستطع ان احجبه عن جدّه ثم جاء علي فلم أستطع ان احجبه فاجتمعوا فجللهم رسول الله صلى الله عليه و سلم بكساء كان عليه ثم قال: هؤلاء أهل بيتي فاذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا فنزلت هذه الآية اجتمعوا على البساط قالت: فقلت: يا رسول الله و أنا فو الله ما أنعم و قال: إنك إلى خير أخرجته أبو جعفر محمد بن جرير الطبري.

روایت از حاکم حسکانی

(ما رواه الحاکم الحسکانی؛)

و منهم الحاکم الحسکانی فی «شواهد التنزیل» (ج ۲ ص ۱۱، الی ۹۱ ط بیروت) قال:

أخبرنا محمد بن موسى بن الفضل، أخبرنا محمد بن يعقوب بن يوسف، أخبرنا محمد بن إسحاق، أخبرنا عفان بن مسلم، أخبرنا حماد بن سلمة:

عن علي بن زيد، عن أنس بن مالك: ان رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم كان يمرّ بباب فاطمة ستة أشهر إذا خرج إلى صلاة الصبح يقول: الصلاة يا أهل البيت «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»

آیه سوم: آیه مودت

(۴۲) الشوری: ۲۳ ذَلِكَ الَّذِي يُبَشِّرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ترجمه

این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام داده‌اند به آن نوید می‌دهد، بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی‌کنم جز دوست داشتن نزدیکانم و هر کس عمل نیکی انجام دهد بر نیکی‌اش می‌افزایم، چرا که خداوند آمرزنده و شکرگزار است.

نکات

۱. محبت در شکل گیری انسان
۲. معنای مودت «الْوُدُّ: محبة الشيء، و تمنى كونه، و يستعمل في كل واحد من المعنيين على أن التمني يتضمن معنى الود، لأن التمني هو تشهّي حصول ما تودّه، و قوله تعالى: وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً [الروم / ۲۱]، و قوله: سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا [مريم / ۹۶]، فإشارة إلى ما أوقع بينهم من الألفة المذكورة في قوله: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ الْآيَةَ [الأنفال / ۶۳]. و في المودّة التي تقتضي المحبة المجردة في قوله: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ [الشوری / ۲۳]،

۳. معنای قریبی

تفسیر نمونه می نویسد:

رویهم رفته چهار تفسیر معروف برای آیه وجود دارد.

تفسیر اول

۱- همان که در بالا اشاره شد که منظور از ذوی القربی نزدیکان پیغمبر ص است و محبت آنها وسیله‌ای است برای قبول امامت و رهبری ائمه معصومین ع از دودمان آن حضرت، و پشتوانه‌ای بر ادای رسالت. جمعی از مفسران نخستین، و تمام مفسران شیعه این معنا را برگزیده‌اند، و روایات فراوانی از طرف شیعه و اهل سنت در این زمینه نقل شده که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

تفسیر دوم

۲- منظور این است که اجر و پاداش رسالت دوست داشتن اموری است که شما را به "قرب الهی" دعوت می‌کند. این تفسیر را که جمعی از مفسران اهل سنت انتخاب کرده‌اند به هیچوجه با ظاهر آیه سازگار نیست، زیرا در این صورت معنی آیه چنین می‌شود که از شما می‌خواهم که اطاعت الهی را دوست بدارید، و مودت آن را به دل بسپارید، در حالی که باید گفته شود من از شما اطاعت الهی را می‌خواهم (نه مودت اطاعت الهی).

بعلاوه در میان مخاطبین آیه کسی وجود نداشت که دوست ندارد به خدا نزدیک شود حتی مشرکان نیز علاقه داشتند که به خدا نزدیک شوند و اصولاً عبادت بتها را وسیله‌ای برای این کار می‌پنداشتند.

تفسیر سوم

۳- منظور این است که شما بستگان خودتان را به عنوان پاداش رسالت دارید و صلّه رحم بجا آورید. با این تفسیر هیچ تناسبی در میان رسالت و پاداش آن وجود ندارد، زیرا دوست داشتن بستگان خود چه خدمتی می‌تواند به پیامبر ص بوده باشد؟

و چگونه ممکن است اجر رسالت قرار داده شود؟!

تفسیر چهارم

۴- منظور این است که پاداش من این است که خویشاوندی مرا نسبت به خود محفوظ دارید، و بخاطر اینکه با اکثر قبایل شما رابطه خویشاوندی دارم مرا آزار ندهید (زیرا پیامبر ص از طریق نسبی با قبایل قریش ارتباط داشت و از طریق سببی (ازدواج) با بسیاری از قبایل دیگر، و از طریق مادر با جمعی از مردم مدینه از قبیلّه بنی النجار، و از طرف مادر رضاعی به قبیلّه بنی سعد). [یعنی مرا به خاطر رابطه خویشاوندی که هست، آزار ندهید؛ به خاطر رعایت حق خویشاوندی به من مودت داشته باشید.]

رد نظر چهارم

این تعبیر بدترین معنایی است که برای آیه شده است چرا که درخواست اجر رسالت از کسانی است که رسالت او را پذیرا شده‌اند، و هر گاه کسانی رسالت را پذیرا شوند دیگر نیازی به این بحثها نیست، آنها پیامبر ص را به عنوان فرستاده الهی احترام می‌گذارند، احتیاجی ندارد که به خاطر قرابت و خویشاوندیش او را محترم بشمرند، چرا که احترام ناشی از قبول رسالت ما فوق همه اینها است، در واقع این تفسیر را باید از اشتباهات بزرگی شمرد که دامان بعضی از مفسران را گرفته و مفهوم آیه را به کلی مسخ کرده است.^۳

نقل حاکم حسکانی

و منهم الحاکم الحسکانی فی «شواهد التنزیل» (ج ۱ ص ۱۳۰ ط الاعلمی بیروت) قال:
حدّثني القاضي أبو بكر الحيري، حدّثني أبو العباس الضبعي، حدّثني الحسين ابن علي بن زياد السري، حدّثني يحيى بن عبد الحميد الحماني، حدّثني حسين الأشقر، قال: حدّثني قيس، عن الأعمش، عن سعيد بن جبیر:
عن ابن عباس قال: لما نزلت قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى
قالوا: يا رسول الله من هؤلاء الذين أمرنا الله بمودّتهم؟ قال: علي و فاطمة و ولدهما.

روایت دیگر ...

رواه جماعة من أعلام القوم:

منهم العلامة باكتير الحضرمي في «وسيلة المأل» (ص ۶۵ نسخة المكتبة الظاهرية بدمشق) قال:
و روی السدی عن أبي الديلم قال: لما جيء بعلي بن الحسين رضي الله عنهما بعد قتل أبيه إلى الشام قال رجل من أهل الشام: الحمد لله الذي قتلکم و استأصلکم و قطع قرن الفتنة، فقال له علي بن الحسين رضي الله عنهما أ قرأت القرآن

قال: نعم، قال: ا قرأت ال حم قال: قرأت القرآن و لم أقرأ ال حم قال: ما قرأت قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلا المودة في القربى
قال و أنكم أنتم هم قال: نعم أخرجه الطبراني في تفسيره و أخرج أيضا من طريق أبي إسحاق السبيعي قال: سألت عمرو بن سعيد رحمه الله تعالى عن قوله تعالى: قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلا المودة في القربى فقال: قربي النبي صلى الله عليه و سلم.

روایت دیگر ...

و منهم الفاضل المعاصر الشيخ محمد رضا المصري المالكي في «الحسن و الحسين» (ص ۷ ط القاهرة).
روى الحديث عن أبي الديلم بعين ما تقدم عن «وسيلة المأل».

منهم الحاكم الحسكاني في «شواهد التنزيل» (ج ۲ ص ۱۴۰ ط بيروت) قال:

حدثني أبو بكر أحمد بن محمد بن إبراهيم المروزي قدم حاجاه، ان أبا الحسن ثمل ابن عبد الله الطرسوسي حدثهم ببخارا، و قال: حدثنا أبو إسحاق إبراهيم بن الحسن بجنديسابور، حدثنا الحسن كذا بن إدريس التستري، حدثنا أبو عثمان الجحدري: طلوت بن عباد، عن فضال بن جبیر:

عن أبي أمامة الباهلي قال: قال رسول الله صلى الله عليه و سلم: إن الله خلق الأنبياء من أشجار شتى و خلقت و علي كذا من شجرة واحدة، فأنا أصلها و علي فرعها، و الحسن و الحسين ثمارها، و أشياعنا أوراقها، فمن تعلق بغصن من أغصانها نجا، و من زاع هوى، و لو أن عبدا عبد الله بن الصفا و المروة ألف عام ثم ألف عام حتى يصير كالشئ البالي ثم لم يدرك محبتنا أكبه الله على منخريه في النار. ثم قرأ قل لا أسئلكم عليه أجرأ إلا المودة في القربى

آیه چهارم: آیه ليله المبيت

(۲) البقرة: ۲۰۷ و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله و الله رؤف بالعباد

ترجمه:

بعضی از مردم (با ایمان و فداکار، همچون علی ع در " ليله المبيت" به هنگام خفتن در جایگاه پیغمبر ص)، جان خود را به خاطر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.

روایت شیبانی

و منهم العلامة الشيباني في «المختار في مناقب الأخيار» (ص ۴ مخطوط في المكتبة الظاهرية بدمشق).

قال ابن عباس رضي الله عنه أنام رسول الله صلى الله عليه و سلم عليا على فراشه ليلة انطلق إلى الغار فجاء أبو بكر رضي الله عنه يطلب رسول الله صلى الله عليه و سلم فأخبره علي أنه قد انطلق فأتبعه أبو بكر و باتت قريش و جعلوا يرمونه فلما أصبحوا إذا هم بعلی قالوا أين محمد قال: لا علم لي فقالوا: قد أنكرنا تزورك كنا نرمي محمدا فلا يتصور و أنت تتصور و فيه نزلت هذه الآية: و من الناس من يشري نفسه ابتغاء مرضات الله

آیه پنجم: جعل امامت

(۲) البقرة: ۱۲۴ و إذ ابتلى إبراهيم ربه بكلمات فاتمهن قال إني جاعلك للناس إماما قال و من ذريتي قال لا ينال عهدني

الظالمين

ترجمه:

(به خاطر بیاورید) هنگامی که خداوند ابراهیم را با وسائل گوناگونی آزمود، و او بخوبی از عهده آزمایش بر آمد، خداوند به او فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم، ابراهیم عرض کرد: از دودمان من (نیز امامانی قرار بده) خداوند فرمود: پیمان من به ستمکاران نمی‌رسد (و تنها آن دسته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشند شایسته این مقامند).

علامه ابن مغزلی

فمنهم العلامة ابن المغزلي الشافعي في «المناقب» (ص ۱۰۲ نسخة مكتبة صنعاء يمن) قال: أخبرنا أحمد بن الحسن بن أحمد بن موسى الغندجاني - أنبأ أبو الفتح هلال ابن محمد الحفار، نبأ إسماعيل بن علي بن رزين قال: حدثني أبي و إسحاق بن إبراهيم الذيريني قالوا: نبأ عبد الرزاق قال: حدثني أبي، عن مينا مولى عبد الرحمن ابن عوف، عن عبد الله بن مسعود قال: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: أنا دعوة أبي إبراهيم قلنا: يا رسول الله و كيف صرت دعوة أبيك إبراهيم؟ قال: أوحى الله عز و جل إلى إبراهيم: إني جاعلك للناس إماماً فاستحف إبراهيم الفرح قال: يا رب و من ذريتي

(في ذريتي) أئمة مثلي فأوحى إليه أن يا إبراهيم إني لا أعطيك عهداً إلا أفي لك قال: يا رب ما العهد الذي لا يفي به قال: لا أعطيك لظالم من ذريتك قال إبراهيم عندها «فاجنبي و بني أن نعبد الأصنام رب أنهن أضللن كثيرا من الناس» قال النبي صلى الله عليه و آله: فانتهدت الدعوة إلى و إلى علي لم يسجد أحد منا لصنم قط، فأخبر بي الله نبياً و اتخذ علياً وصياً.

آیه ششم: ود رحمانی

(۱۹) مريم : ۹۶ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

ترجمه:

کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند خداوند رحمن محبت آنها را در دلها می‌افکند.

روایت

الاول ما رواه جماعة من أعلام القوم:

منهم الحافظ نور الدين علي بن أبي بكر في «مجمع الزوائد» (ج ۹ ص ۱۲۵ ط مكتبة القدسي في القاهرة). عن ابن عباس قال: نزلت في علي بن أبي طالب إنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا قال: محبة في قلوب المؤمنين رواه الطبراني في «الأوسط».

آیه هفتم: هادی امت ها

(۱۳) الرعد : ۷ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ تو تنها بيم دهنده‌ای، و برای هر گروهی هدایت کننده‌ای است (و اینها همه بهانه است نه جستجوی حقیقت).

روایت ابن عباس

عن ابن عباس قال: لما نزلت إنما أنت مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ قال رسول الله: أنا المنذر و عليّ الهادي من بعدي، و ضرب بيده إلى صدر علي فقال: «أنت الهادي بعدي يا علي بك يهتدى المهتدون».

و في (ص ۲۹۵).

أخبرنا أبو يحيى الحيكاني، أخبرنا أبو الطيب محمد بن الحسين بالكوفة، أخبرنا علي بن العباس بن الوليد، أخبرنا جعفر بن محمد بن الحسين، أخبرنا حسن بن حسين، أخبرنا معاذ بن مسلم الفراء، عن عطاء بن السائب، عن سعيد بن جبير. عن ابن عباس قال: لما نزلت: إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ أشار رسول الله صَلَّى الله عليه و آله بيده إلى صدره فقال: أنا المنذر و لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ثم أشار بيده إلى عليّ فقال: يا عليّ بك يهتدى المهتدون بعدي.

آيه هشتم: سؤال از ولايت على

(۳۷) الصافات : ۲۴ وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

ترجمه:

آنها را متوقف سازيد كه بايد بازپرسی شوند.

نقل از حاكم حسانى

منهم العلامة الحسكاني في «شواهد التنزيل» (ج ۲ ص ۱۰۶) قال:

أبو النضر العياشي في تفسيره عن علي بن محمد، قال: حدثني محمد بن أحمد بن يحيى، عن الهيثم بن أبي مسروق، عن جندل بن والقي التغلبي، عن مندل العنزي يرفعه إلى النبي صَلَّى الله عليه و آله في قوله: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ قال: عن ولاية علي.

عبيد الله بن محمد العباسي، عن مسلم بن إبراهيم الفراهيدي، و قيس بن حفص الدارمي، قال: حدثنا عيسى بن ميمون، عن أبي هارون العبدي:

عن أبي سعيد الخدري في قوله: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

قال: عن إمامة علي بن أبي طالب.

روایت دیگر....

حدثنا الحاكم الوالد أبو محمد رحمه الله، قال: أخبرنا عمر بن أحمد بن عثمان ببغداد، حدثنا الحسين بن محمد بن عفير، حدثنا أحمد بن الفرات، حدثنا عبد الحميد الحماني، عن قيس عن أبي هارون:

عن أبي سعيد الخدري: عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم في قوله تعالى: وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

قال: عن ولاية علي بن أبي طالب.

نقل علامه حموينى

و منهم العلامة الحموينى في «فرائد السمطين» (مخطوط) قال:

أخبرنا أبو إبراهيم بن أبي القاسم الصوفي، نبأ محمد بن محمد بن يعقوب الحافظ أنبا أبو عبد الله الحسين بن عبد الله بن محمد بن عمر، أنبا أحمد بن العراب، نبأ عبد الحميد الحماني بإسناده عن قيس بن عطية، عن أبي سعيد، عن النبي صَلَّى الله عليه و سلم في قوله عز و جل وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ

قال: عن ولاية علي بن أبي طالب.

۹. حدیث ثقلین

منظور حدیث معروف پیامبر(ص) است که فرمود: انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی (همانا من میان شما دو چیز گرانبها را باقی می گزارم: کتاب خدا و عترت خود را) حدیث ثقلین، حدیثی است که نزد علمای همه مذاهب معتبر بوده و شیعیان آنرا از دلایل امامت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین(ع)، علی بن ابیطالب(ع) می شمارند و گویند اگر آنان برای اثبات خلافت آن حضرت دلیلی جز همین حدیث نداشتند، آنها را بسنده بود. این حدیث را محدثان و علمای بزرگ اهل تسنن چون مسلم بن حجاج نیشابوری در صحیح، محمد بن عیسی ترمذی در صحیح، ابن حنبل در مسند، ثعلبی نیشابوری در الکشف و البیان، ابن مغزلی شافعی در مناقب و سمعانی در فضائل الصحابه و ... روایت کرده اند.

۱۰. حدیث باب مدینه علم

جامع ترین و پرمعنی ترین توصیف رسول خدا(ص) از دانش امیرالمؤمنین(ع) و پیوستگی آن حضرت به دانش بیکران پیامبری، آن است که خود را شهر علم و حضرت علی(ع) را دروازه آن نامیده است. در حدیثی فرموده است: «انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیات الباب» (من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر که علم می خواهد باید از این دروازه وارد شود).

۱۱. حدیث مؤاخات (برادری)

پس از مهاجرت مسلمانان از مکه به مدینه، پیامبر اکرم(ص) به منظور ایجاد مودت و همبستگی میان مهاجران و انصار، میان تک تک آنان پیمان برادری بست. از امیرالمؤمنین(ع) چنین روایت شده است: «رسول الله(ص) بین مردم پیوند برادری بست و مرا واگذاشت. گفتم ای فرستاده خدا! یاران خود را با هم برادر کردی و مرا واگذاشتی! فرمود: برای چه تو را واگذاشتم؟ تو را برای خود نگه داشتم. تو برادر منی و من برادر توام. سپس فرمود: اگر کسی در این امر با تو محاجه کند به او بگو: من بنده خدا و برادر رسول خدایم. هیچ کس بعد از تو با من دعوی برادری نکند مگر اینکه دروغگو باشد.»

دیگر فضائل ...

احادیث معتبر و مشهور دیگری از پیامبر اکرم(ص) در بیان شأن و فضیلت امیرمؤمنان(ع) وارد شده است که از شرح آنها خودداری می شود و تنها به عناوین شان اشاره می گردد: حدیث کساء، حدیث سفینه، حدیث تشبیه، حدیث رایت(حدیث خبیر)، حدیث سبق اسلام، حدیث سبق صلوه، حدیث علی اسدالله و سیفه، حدیث علی مع الحق، حدیث علی منی و انا من علی، حدیث ليله المبيت(حدیث فراش)، حدیث قتال علی التأویل و التنزیل، حدیث کسر اصنام(حدیث بت شکنی)، حدیث نور و حدیث وصایت.

فصل چهارم: نصب امام علی علیه السلام در آیات و روایات

(برگرفته از کتاب ولایت در قرآن آیت الله مکارم، معالم المدرستین علامه عسگری و ...)

رابطه ی امام علی (علیه السلام) و حق

رَوَى الْبَيْهَقِيُّ فِي «السُّنَنِ الْكَبِيرِ» عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَجْهَرُ فِي الصَّلَاةِ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ،

ثُمَّ إِنَّ الشَّيْخَ الْبَيْهَقِيَّ رَوَى الْجَهْرَ عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، وَابْنِ عَبَّاسٍ، وَابْنِ عُمَرَ، وَابْنِ الزُّبَيْرِ، وَأَمَّا أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كَانَ يَجْهَرُ بِالتَّسْمِيَةِ فَقَدْ ثَبَتَ بِالتَّوَاتُرِ، وَمَنْ اقْتَدَى فِي دِينِهِ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ اهْتَدَى، وَالذَّلِيلُ عَلَيْهِ

قَوْلُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَدِرِ الْحَقَّ مَعَ عَلِيٍّ حَيْثُ دَارَ.

فخر رازی در بحث بلند گفتن «بسم الله الرحمن الرحيم» حمد در نماز، می گوید:

.... علی بن ابی طالب نیز «بسم الله الرحمن الرحيم» نماز را بلند می خوانده است، و هر که در دینش به علی اقتدا کند اوست که هدایت یافته است. زیرا پیامبر فرمودند:
«خدایا! حقی را بر محور علی بگردان، هر جا که او باشد....».

سه آیه از قرآن کریم در استدلال بر امامت و ولایت امام علی علیه السلام

اولین آیه: آیه ولایت (آیه ۵۵ سوره مائده)

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ

سرپرست و ولی شما، تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند؛ همانها که نماز را برپا می دارند، و در حال رکوع، زکات می دهند. (۵۵)

شأن نزول آیه

ابو ذر می گوید: روزی همراه، با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نماز ظهر را به جماعت اقامه کردیم، پس (از نماز) نیازمندی تقاضای کمک کرد، (بر اثر فقری که بر غالب مسلمانان حاکم بود) کسی از حاضران کمکی به او نکرد، سائل (که از دریافت کمک ناامید شده بود) دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و چنین گفت: خدایا! تو شاهد باش که در مسجد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تقاضای کمک کردم، کسی کمکم نکرد! علی علیه السلام که در آن هنگام مشغول نماز (مستحیی و نافله) بود با انگشت خُنْصِرِ (یعنی انگشت کوچک دست راستش، که انگشتی در آن

بود) به آن نیازمند اشاره کرد! شخص نیازمند به سوی آن حضرت آمد و انگشتر آن حضرت را در آورد و رفت. این صحنه در حضور و جلوی چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله (و اصحاب) انجام شد. پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از دیدن این صحنه زیبا و با شکوه، دست به آسمان بلند کرد و) فرمود: پروردگارا! برادرم موسی بن عمران از تو تقاضایی کرد و گفت:

«پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن، و کارم را برایم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند. و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را. با او پشتم را محکم گردان؛ و او را در کارم شریک ساز»، و تو (در مقام اجابت خواسته‌اش) در قرآن چنین فرمودی: «بزودی بازوان تو را به وسیله برادرت محکم (و نیرومند) می‌کنیم؛ و برای شما سلطه و برتری قرار می‌دهیم.»

پروردگارا! من محمد، پیامبر و برگزیده تو هستم، سینه‌ام را گشاده کن؛ و کارم را برایم آسان گردان؛ و وزیری از خاندانم؛ یعنی علی، برایم قرار ده، با او پشتم را محکم گردان.» ابو ذر در ادامه این حدیث بسیار زیبا می‌گوید: «به خدا قسم هنوز سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله به پایان نرسیده بود که جبرئیل نازل شد و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ...» را بر پیامبر خواند!

آیا معنای «ولی» مبهم و گم است؟

ولی دارای معانی متفاوتی است که مانند بسیاری از الفاظ مشترک دیگر، این اشتراک باعث گم شدن معنایش نمی‌شود.

بلکه افراد با استفاده از قرائن به معنی آن پی می‌برند.

مانند لفظ شیر در جملات زیر:

شیر در جنگل زندگی می‌کند.

شیر غذای مفیدی است.

با استشمام بوی گاز، ابتدا شیرها را ببندید.

هیچ انسان عاقلی، به خاطر معانی متعدد داشتن واژه شیر، این جملات را نادیده نمی‌گیرد و آنها را نیز بر اساس نظر خود معنا نمی‌کند. بلکه بر اساس قرینه‌های خارجی معنای اصلی را درک می‌کند.

معنای ولی در کتاب لغت

ابتدا به تبیین و تشریح کلمه «ولی» می‌پردازیم؛ زیرا اگر معنای این کلمه روشن شود، بسیاری از مسائل حل خواهد شد. برخی از مفسران اهل سنت برای دور کردن مخاطبان خویش از معنای روشن آیه، معانی بسیاری، بیست و هفت

معنی برای ولی ذکر کرده‌اند، تا بگویند این کلمه لفظ مشترکی است که معانی مختلفی دارد و ما نمی‌دانیم که خداوند در این آیه کدامیک از آن معانی را اراده کرده است؛ پس آیه مبهم است و دلالت بر چیزی ندارد! ولی هنگامی که به لغت مراجعه می‌کنیم و کلمات و نظریات متخصصین لغت را مطالعه می‌نمائیم، مشاهده می‌کنیم که آنان بیش از دو تا سه معنی برای کلمه «ولی» نگفته‌اند. بنابراین بقیه معانی، همه، به این سه معنی بازمی‌گردد! این سه معنی عبارتند از:

- ۱- «ولی» به معنای یار و یاور و ناصر، و ولایت به معنای نصرت و یاری است.
- ۲- معنی دومی که برای ولایت گفته‌اند، سرپرستی و صاحب اختیار بودن است، بنابراین «ولی» سرپرست و صاحب اختیار است.
- ۳- سومین معنای «ولی» دوست و رفیق است؛ هر چند انسان را نصرت و یاری نکند. ولی از آنجا که دوست در عالم رفاقت، غالباً به یاری انسان می‌شتابد، معنای سوم نیز به معنای اول بازمی‌گردد؛ بنابراین، از نظر دانشمندان لغت «ولی» دارای دو معنای عمده است و بقیه معانی به این دو بازمی‌گردد.

آیا در قرآن کریم، کلمه ی ولی به معنای سرپرست به کار رفته است؟

الف: در آیه شریفه ۳۳ سوره اسراء، که در مورد ولایت تشریحی بحث می‌کند، آمده است:
وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لَوْلِيَّهِ سُلْطٰنًا
و آن کس که مظلوم کشته شده، برای ولیّ و سرپرست او سلطه و حقّ قصاص قرار دادیم.

ب: در طولانی ترین آیه قرآن مجید، آیه ۲۸۲ سوره بقره، که در مورد نوشتن سند به هنگام پرداخت قرض الحسنه می‌باشد، می‌خوانیم:

فَلْيُمْلِلْ وِلِيُّهُ بِالْعَدْلِ

(اگر کسی که حق بر ذمه اوست توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولیّ و سرپرست او (به جای او)، با رعایت عدالت، املا کند.

در این آیه شریفه نیز ولیّ به معنای سرپرست و صاحب اختیار آمده است.

«ولی» به معنای حاکم در کلام خلیفه دوم

«قال عمر لعليّ عليه السلام و العباس (رض) فقال أبو بكر، قال: رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ما نورث ما تركناه صدقة، فرأيتماه كاذبا أثما غادرا خائنا، ثم توفي أبو بكر، قلت أنا ولي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ولي أبي بكر، فرأيتماني كاذبا أثما غادرا خائنا)
عمر به امام علی علیه السلام و عباس گفت:

«ابوبکر گفت: پیامبر فرموده ما ارث نمی گذاریم و ارث ما صدقه است، پس او را دروغگو خواندید، ابوبکر از دنیا رفت، من گفتم: من ولی رسول الله و ولی ابوبکر هستم، پس مرا نیز دروغگو و گنهکار و خیانتکار خواندید...».

اینجا به صراحت عمر خود را جانشین و حاکم از سوی پیامبر و ابوبکر معرفی می کند.

دومین آیه: آیه تبلیغ یا عصمت (آیه ۶۷ سوره مائده)

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

ترجمه:

ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند.
(۶۷)

تفسیر آیه با قطع نظر از شواهد دیگر

با تفکر و تعمق و دقت در خود آیه شریفه و بدون کمک گرفتن از امور دیگر، پاسخ همه سؤالات روشن می‌شود؛ به شرط آن که منصفانه و به دور از تعصب قضاوت کنیم؛

اولاً: آیه مورد بحث، آیه ۶۷ سوره مائده است و می‌دانیم که سوره مائده آخرین سوره، یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل گشته است. یعنی این آیه در سال دهم بعثت، در آخرین سال زندگی آن حضرت، و بعد از ۲۳ سال تبلیغ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده است.
سؤال: راستی، چه چیزی پس از ۲۳ سال و تا آخرین سالهای عمر پیامبر صلی الله علیه و آله هنوز بطور رسمی مطرح نشده است؟

آیا این مسأله مهم مربوط به نماز است، در حالی که مسلمانان بیش از ۲۰ سال نماز می‌خواندند؟
آیا مربوط به روزه است، در حالی که روزه پس از هجرت واجب شد و قریب به ۱۳ سال از تشریح آن می‌گذشت؟
آیا مربوط به تشریح جهاد است، جهادی که از سال دوم هجرت شروع شده بود؟
آیا در رابطه با حج است؟

پاسخ.....

پاسخ: نه! انصاف این است که مربوط به هیچ يك از امور مذکور نیست! باید دید که بعد از ۲۳ سال زحمت طاقتفرسای پیامبر صلی الله علیه و آله، چه مسأله مهمی بر زمین مانده است؟
ثانیاً: از آیه شریفه استفاده می‌شود که این مأموریت پیامبر صلی الله علیه و آله بقدری مهم و خطیر است که همسنگ و همطراز نبوت است. احتمالاتی که برخی از دانشمندان داده‌اند و اموری که در سطور قبل به آن اشاره شد هر چند مهم هستند، ولی هیچ يك از آنها همطراز رسالت و نبوت نمی‌باشد. باید بیندیشیم که چه امر مهمی که همطراز رسالت است پس از ۲۳ سال هنوز انجام نشده است؟

ثالثاً: ویژگی دیگر این مأموریت این است که عده‌ای با آن مخالفت می‌کنند و مخالفت آنها بقدری جدی و شدید است که حاضرند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را از سر راه بردارند، مسلمانان که با نماز و روزه و حج و جهاد و مانند آن مخالفتی نداشته‌اند، پس حتماً این مأموریت، يك مسأله سیاسی است و عده‌ای برای مخالفت با آن، کمر به مبارزه بسته‌اند و حاضرند در این راه در مقابل پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هم بایستند!
و هنگامی که تمام این جهات را نظر می‌گیریم و بیطرفانه و منصفانه بر روی آن مطالعه می‌کنیم و بدور از تعصب و لجاجت به قضاوت می‌نشینیم، به چیزی جز مسأله ولایت و جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، که در غدیر خم به صورت رسمی مطرح شد نمی‌رسیم.

آری! چیزی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تا سال آخر عمر شریفش بطور رسمی آن را بیان نکرده بود و همسنگ و همطراز رسالت و نبوت خاتم الانبیاء بود و عده زیادی برای مبارزه با آن هم قسم شده بودند و خداوند برای حفظ پیامبر صلی الله علیه و آله در اجرای این مأموریت تضمین داده بود، همان مسأله مهم و سرنوشت‌ساز جانشینی پیامبر بود، زیرا هر چند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسأله ولایت علی علیه السلام را بارها مطرح کرده بود ولی به صورت رسمی و در حضور مسلمانان سراسر جهان بیان نشده بود؛ بدین جهت، این مأموریت عظیم و بزرگ به هنگام بازگشت آن حضرت از حجّة الوداع و در صحرای غدیر خم به بهترین شکلی انجام شد و پیامبر صلی الله علیه و آله با معرفی علی علیه السلام به عنوان جانشین خویش، رسالتش را تکمیل کرد.

تفسیر آیه در کلام دانشمندان اهل سنت

در بین مفسران اهل سنت نیز عده‌ای روایت مربوط به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را نقل کرده‌اند، که می‌توان به آقای «سیوطی» در «الدر المنثور، جلد دوم، صفحه ۲۹۸» و «أبو الحسن واحدی نیشابوری» در «اسباب النزول، صفحه ۱۵۰» و «شیخ محمد عبده» در «المنار، جلد ششم، صفحه ۱۲۰» و «فخر رازی» در «تفسیر کبیر» و سایر تفاسیر اشاره کرد.

کلام فخر رازی

در اینجا برای نمونه فقط قسمتی از کلام فخر رازی را نقل می‌کنیم:

او، که در میان مفسران اهل سنت بی‌نظیر است و تفسیر قوی و مشروحی دارد و انسانی هوشیار و عالم است (هر چند تعصب زیادی نیز دارد، که بعضاً حجابی برای او شده است) پس از بیان نه احتمال در تفسیر آیه فوق، ولایت امیر مؤمنان را به عنوان دهمین احتمال مطرح می‌سازد.
متن کلام فخر رازی به شرح زیر است:

نزلت الآیة فی فضل علی بن اَبی طالب و لما نزلت هذه الآیة أخذ بیده و قال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، فلقیه عمر فقال: هنيئاً لك يا بن اَبی طالب! أصبحت مولاي و مولی كل مؤمن و مؤمنة ...

این آیه در مورد علی بن اَبی طالب نازل شده است. هنگامی که این آیه شریفه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت (و بلند کرد) و فرمود: «هر کس که من مولای او هستم پس این علی هم مولی و رهبر اوست. پروردگارا! کسانی که ولایت علی را پذیرفته‌اند دوست بدار و کسانی که با او به دشمنی برخاسته‌اند، دشمن بدار!» سپس عمر با علی علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت عرض کرد: «ای فرزند ابو طالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد. تو از امروز مولا و رهبر من و همه مردان و زنان مسلمان شدی!»

شواهد التنزیل حاکم حسکانی

طبق آنچه در کتاب «شواهد التنزیل» آمده، «زیاد بن منذر» می‌گوید:

نزد امام باقر علیه السلام بودم، در حالی که آن حضرت در گفتگو با مردم بود، شخصی از اهل بصره به نام «عثمان الاعشی» برخاست و گفت: ای فرزند رسول خدا، جانم به فدایت باد! از حسن بصری پرسیدم که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟ گفت: در مورد مردی، ولی نام او را مشخص نکرد! (لطفاً شما بفرمائید که این آیه در مورد چه کسی نازل شده است؟)

امام فرمود: اگر می‌خواست بگویم می‌توانست نام او را بیان کند، ولی از ترس نگفته است (چون در دوران سیاه بنی امیه بوده، علاوه بر این که میانه خوبی هم با امیر مؤمنان علی علیه السلام نداشته است) اما من می‌گویم ... هنگامی که خداوند جان پیامبر صلی الله علیه و آله را در مقابل خطرات احتمالی تضمین کرد، آن حضرت دست علی بن اَبی طالب علیه السلام را بلند کرد و او را به عنوان جانشین و خلیفه خود معرفی نمود.

نکته جالب توجه این که، حاکم حسکانی نویسنده کتاب شواهد التنزیل که روایت فوق را نقل کرده از اهل سنت است، همانگونه که علمای دیگر اهل سنت نیز روایت فوق را نقل کرده‌اند.

*** نتیجه این که، احادیث و روایات و گفتار صحابه و روات و نظریات مفسرین و دانشمندان، همگی دلالت دارد که آیه تبلیغ پیرامون ولایت امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شده است.

سومین آیه : آیه اکمال (آیه ۳ سوره مائده)

..... الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَاتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا

ترجمه:

امروز، کافران از (زوال) آیین شما، مأیوس شدند؛ بنا بر این، از آنها نترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم؛ و نعمت خود را بر شما تمام نمودم؛ و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.

خصوصیات این روز....

روزی که آیه شریفه از آن سخن می گوید، دارای چهار ویژگی مهم است.

اول: روزی است که باعث یأس و ناامیدی کفار شد.

دوم: روزی است که مایه اکمال دین گشت.

سوم: روزی است که خداوند نعمتش را بر مسلمانان تمام کرد.

چهارم: روزی است که خداوند راضی شد که دین اسلام، دین همیشگی مردم باشد.

معنای اکمال و اتمام (از دیدگاه استاد مطهری)

مجموعه آثار استاد شهید مطهری ج ۱۵ ۲۱۶ فرق تام و کامل ص : ۲۱۴

یک شیء اگر مرکب از یک سلسله اجزاء باشد، چنانچه فاقد یک یا چند جزء از اجزاء لازم باشد می گوئیم ناقص است، و اگر همه اجزاء را داشته باشد می گوئیم تمام است. مثلاً یک خانه برای اینکه خانه بشود به اجزائی نیاز دارد از پایه و دیوار و سقف گرفته تا لوازم اولی مثل لوله کشی و سیم کشی. تا وقتی که یک یا چندتا از اینها نباشد می گوئیم هنوز ساختمان ناقص است. وقتی که همه اجزاء به آخر رسید می گوئیم الآن این ساختمان تمام است. پس «تمام» را در جایی می گوئیم که یک «کل» موجود باشد مرکب از اجزاء؛ وقتی که جامع همه اجزاء باشد به آن می گوئیم تمام، اگر فاقد باشد می گوئیم ناقص (در مقابل تمام). بنابراین اگر بچه‌ای متولد بشود در حالی که یک انگشت نداشته باشد یا کور مادرزاد متولد بشود، می گوئیم ناقص متولد شده ولی اگر این جور نباشد بلکه نقطه مقابلش باشد و همه ارکان و عناصرش وجود داشته باشد می گوئیم تمام خلقت متولد شده است.

و اما کامل در مقابل ناقص معنی دیگری دارد. یک شیء که از نظر اجزاء تمام است و از این نظر نقصی ندارد ولی بالقوه می تواند چیز دیگری بشود یعنی می تواند متحول بشود از مرتبه‌ای و درجه‌ای به مرتبه و درجه بالاتری، مادام که آن مراتب را طی نکرده به آن می گوئیم «ناقص»، وقتی که مراتب ممکن را طی کند به آن می گوئیم «کامل». پس «تمام» در مقایسه با اجزاء است و «کمال» در مقایسه با مراتب و درجات. کودکی که تمام خلقت متولد می شود، از نظر انسان بودن ناقص است؛ یعنی انسان کامل نیست، انسان تمام هست ولی انسان کامل نیست، زیرا هنوز انسانی است که می تواند عالم باشد و عالم نیست، می تواند صنعتگر باشد و صنعتگر نیست، می تواند کارهایی را انجام بدهد ولی هنوز آن کارها را انجام نداده است، همه اینها را بالقوه داراست، بالقوه مجتهد است ولی اکنون مجتهد نیست، ... چون همه چیز را بالقوه دارد و هیچ چیز برایش فعلیت پیدا نکرده، باید مراحل را طی کند تا استعدادهايش

به فعلیت برسد. هر وقت استعدادهایش به فعلیت رسید آنوقت به او می‌گوییم «انسان کامل». اگر رسید به مرحله‌ای که تمام استعدادهای انسانی او- حال، استعدادهای انسانی هرچه هست- به مقام فعلیت رسید به او می‌گوییم «کامل». این است که در ذیل آن آیه شریفه که راجع به مسئله خلافت امیرالمؤمنین است (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي) اساساً به مجموع اسلام به دو دید نگاه شده. از يك دید، دین مجموعه‌ای است از دستورها که از ناحیه خدا یکی بعد از دیگری می‌آید. مثلاً نماز يك دستور است، روزه دستور دیگری است، حج، زکات و خمس هر يك دستور دیگری است و هر يك از این دستورها نعمتی است برای ما. به اعتبار اینکه آخرین دستور رسیده و مثل این است که آخرین جزء و آخرین خشت این ساختمان گذاشته شده است «اتمام نعمت» گفته‌اند. اما به اعتبار يك امر دیگر «اکمال دین» گفته شده است و آن امر دیگر حقیقت دین است که چیزی است از نوع معارف و معنویت. این دستورها پوششهای دین است، به اصطلاح مقررات ظاهری است، پیکری است که روح آن همان معارف و معنویات است مثل خود توحید و نبوت و امامت. انسان بدون نبوت با فکر شخصی خودش می‌تواند به يك توحیدی برسد اما نه توحیدی که شایسته يك انسان است، بلکه يك توحید ناقص. همچنین هیچ يك از توحید و نبوت بدون اینکه امامت باشد به مرحله کمال خود نمی‌رسند؛ یعنی نبوت مکمل توحید است، به این معنی که مبین توحید است (البته هدف اصلی همه اینها توحید است) و به وسیله نبوت، آن که روح دین است- یعنی توحید- کمال پیدا می‌کند و به وسیله امامت، بیشتر.

پس، از آن نظر که معنویت به آخرین حد و به اوج خود می‌رسد، این طی مراحل است [و کلمه] «اَكْمَلْتُ» [به کار رفته است و] به آن اعتبار که دستوری از دستورهای دین رسیده و این دستور که پس از دستورهای دیگر آمده آخرین خشتی است که در این ساختمان به کار رفته، کلمه «اَتَمَمْتُ» استعمال شده است. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۱۵، ص: ۲۱۶

راستی این روز بزرگ، با این ویژگیهای چهارگانه، چه روزی بوده است؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال، دو مسیر را می‌توان طی کرد:
راه اول: تأمل و تعمق در مضمون خود آیه و مطالعه و تفکر پیرامون آن، با قطع نظر از روایات و احادیثی که در ذیل آن وارد شده و با صرف نظر از آراء و افکار مفسران و محدثان و دانشمندان و سایر نشانه‌ها و قرائن خارجی می‌باشد. راه دوم: تفسیر آیه با استفاده از روایات شأن نزول و آراء و نظریات مفسران می‌باشد.

غدیر در کلام سیوطی

سیوطی، که از علمای اهل سنت است و در کشور مصر می‌زیسته و در نزد اهل سنت انسان معتبری محسوب می‌شود، روایت زیر را در کتاب خویش نقل کرده است:

«ابو سعید خدری می‌گوید:

لَمَّا نَصَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍ فَنَادَى لَهُ بِالْوَلَايَةِ، هَبَطَ جِبْرَائِيلُ بِهَذِهِ الْآيَةِ: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»

هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم، حضرت علی علیه السلام را به جانشینی خود منصوب کرد و ولایت او را بر مؤمنین اعلام کرد، جبرئیل نازل شد و آیه فوق را برای پیامبر آورد. طبق این روایت، که از خود اهل سنت نقل شده، منظور از «الیوم» روز غدیر خم است و آیه مورد بحث در مورد ولایت و خلافت امیر مؤمنان علیه السلام نازل شده است.

غدیر در کلام خطیب بغدادی

خطیب بغدادی، یکی دیگر از علمای اهل سنت که در قرن پنجم می‌زیسته است، در کتاب خویش، تاریخ بغداد، به نقل از ابو هریره، چنین روایت می‌کند:

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ صَامَ يَوْمَ ثَمَانَ عَشْرَةَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ لَهُ صِيَامُ سِتِّينَ شَهْرًا» وَ هُوَ يَوْمُ غَدِيرِ خُمٍّ لَمَّا أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ بِيَدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَ: «أَلَسْتُ وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ» قَالُوا: بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» فَقَالَ عُمَرُ بْنُ خَطَّابٍ: بَخَّ بَخَّ لَكَ يَا بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَايَ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...»

ترجمه

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که روز هیجدهم ذی الحجّه را روزه بگیرد، معادل روزه شصت ماه برایش ثواب می‌نویسند» و این روز مصادف با روز غدیر خم است که پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی بن ابی طالب را گرفت و سپس از مردم پرسید: «آیا من پیامبر، نسبت به مؤمنان و مسلمانان از خودشان اولی نیستم؟» همه در جواب گفتند: بله، پیامبر صلی الله علیه و آله (پس از این که این اقرار را از مسلمانان گرفت) فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست.» عمر بن خطاب (برای عرض تبریک خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسید و) گفت: ای فرزند ابو طالب! این فضیلت و مقام بر تو مبارک باشد، تو مولی و سرپرست من و تمام مسلمانان گشتی، سپس خداوند آیه شریفه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» را نازل کرد.

سخن عجیب اَلوسى

علی‌رغم قرائن آشکاری که در آیه شریفه وجود دارد (که شرح آن گذشت) و روایات متعددی که از شیعه و اهل سنت نقل شده است، برخی بر اثر تعصب و لجاجت چشم بر روی همه اینها بسته و آیه شریفه را طبق میل خویش تفسیر کرده و از بحث منطقی خارج شده‌اند. از جمله این دانشمندان، اَلوسى، مفسر معروف اهل سنت و نویسنده تفسیر مشروح و بزرگ روح المعانی است. او در شرح و تفسیر آیه ۶۷ سوره مائده، وقتی به جریان غدیر می‌رسد، می‌گوید: ابن جریر طبری، از مورخان معروف اهل سنت، دو جلد کتاب پیرامون احادیث غدیر نوشته است، سپس (برای این که به راحتی از کنار این کتاب رد شود، بدون بحث و بررسی پیرامون روایات این کتاب) می‌گوید: این دو کتاب

احادیث صحیح و ضعیف را با هم مخلوط کرده است! سپس از ابن عساکر نقل می‌کند که وی احادیث فراوانی در مورد خطبه و حادثه غدیر نقل کرده است، ولی ما تنها احادیثی را از او می‌پذیریم که از خلافت علی سخن نگوید!

اثبات امامت امام علی علیه السلام در روایات

روایت اول

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله)

علیّ ولیّ کل مؤمن بعدی، و أنه سید المسلمین و إمام المتقین

علی (علیه السلام) سرپرست هر مؤمنی بعد از من و او آقای مسلمانان و امام باتقویان است.

منبع: سنن الترمذی: ۵ / ۲۹۷ ح ۳۷۹۸، و مستدرک الصحیحین: ۳ / ۱۲۴.

روایت دوم: حدیث منزلت

وقتی که رسول خدا مدینه را برای جنگ تبوک ترک کرد و علی را به جانشینی خود گمارد، علی (ع) با چشم گریان به حضرت عرض کرد: یا رسول الله آیا من همراه شما نیامم و در میان زنان و کودکان باقی بمانم؟ پیامبر فرمود: أما ترضی أن تكون منی بمنزله هارون من موسی الا انه لیس بعدی نبی، انه لا ینبغی أن اذهب الا و انت خلیفتی. یعنی آیا راضی نیستی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست. سزاوار نیست که من بروم مگر اینکه تو خلیفه من باشی.

این حدیث را می‌توانند در طبقات ابن سعد ج ۲ / ۲ ق ۲ / ۲ ص ۲ و کنز العمال ج ۱ / ۱ ص ۱۶۵ و سنن بیهقی ج ۱ / ۱ ص ۱۱۳ و صحیح ترمذی ج ۳ / ۳ ص ۲۰۰ و سیره حلبی ج ۲ / ۲ ص ۳۰۸ و ... که از منابع مورد توجه دانشمندان اهل سنت است، با الفاظ متفاوت بیابید. ج ۳ مستدرک ۱۳۳. البانی فرموده این روایت صحیح است

روایت سوم: حدیث غدیر

قال ابن حجر في صواعقه، الشبهة الحادية عشرة من شبهاته: إن الذهبي - مع تعنته - قد صحح عدة طرق من طرق حدیث الغدير، و

أنه صلی الله علیه و آله و سلم قال لأصحابه يوم غدیر خم: أستم تعلمون أنني أولى بالمؤمنين من أنفسهم - يكرها ثلاثا - فأجابوه ثلاثا: بلى، فقال صلی الله علیه و آله و سلم: من كنت مولاه فعليّ مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه، و انصر من نصره و اخذل من خذله، و أحبّ من أحبّه و ابغض من أبغضه، و أدر الحق معه حيث دار

پیامبر در غدیر خم سه بار فرمود: آیا من پیامبر سرپرست شما و اولی به شما نسبت به خودتان نیستم؟ سه بار جواب داده شد: آری!

پیامبر فرمودند: هر کس من مولای او بوده ام، علی مولای اوست. خدایا دوست بدار آن کسانی را که علی را دوست بدارند، و دشمن بدار دشمنانش را. یاری کن یاورش را و خوار کن کسی که علی را خوار کند. دوست بدار دوستش را و عصبانی باش از کسی که بغض علی را دارد. و حق را با او بگردان هر جا که باشد....

تواتر غدیر

بر طبق آنچه علامه امینی در الغدیر به اثبات رسانده است، این واقعه مهم تاریخی را صد و ده تن از صحابی، هشتاد و چهار تابعی و سیصد و شصت تن از علما و محدثان اهل سنت، این حدیث را در کتاب خود آورده اند و گروهی به صحت سند آن اعتراف نموده اند.

ابن خلدون و غدیر

الفصل السابع والعشرون في مذاهب الشيعة في حكم الإمامة

اعلم أن الشيعة لغة هم الصّحب و الأتباع و يطلق في عرف الفقهاء و المتكلمين من الخلف و السلف على أتباع عليّ و بنيه رضي الله عنهم و مذهبه جميعا متفقين عليه أن الإمامة ليست من المصالح العامة التي تفوّض إلى نظر الأمة و يتعيّن القائم بها بتعيينهم بل هي ركن الدين و قاعدة الإسلام و لا يجوز لنبيّ إغفاله و لا تفويضه إلى الأمة بل يجب عليه تعيين الإمام لهم و يكون معصوما من الكبائر و الصغائر و إنّ عليّا رضي الله عنه هو الذي عيّنه صلوات الله و سلامه عليه بنصوص ينقلونها و يؤولونها على مقتضى مذهبه لا يعرفها جهابذة السنّة و لا نقله الشريعة بل أكثرها موضوع أو مطعون في طريقه أو بعيد عن تأويلاتهم الفاسدة.

و تنقسم هذه النصوص عندهم إلى جليّ و خفيّ فالجليّ مثل قوله «من كنت مولاه فعليّ مولاه» قالوا و لم تطرد هذه الولاية إلّا في عليّ و لهذا قال له عمر «أصبحت مولى كل مؤمن و مؤمنة» و منها قوله «أفضاكم عليّ» و لا معنى للإمامة إلّا القضاء بأحكام الله و هو المراد بأولي الأمر الواجبة طاعتهم بقوله «أطيعوا الله و أطيعوا الرّسولَ و أولي الأمر منكم ٤: ٥٩» و المراد الحكم و القضاء و لهذا كان حكما في قضية الإمام يوم السقيفة دون غيره و منها قوله «من يبايعني على روحه و هو وصيّ و وليّ هذا الأمر من بعدي» فلم يبايعه إلّا عليّ.

و من الخفيّ عندهم بعث النبيّ صلى الله عليه و سلم عليّا لقراءة سورة براءة في الموسم حين أنزلت فإنّه بعث بها أولا، أبا بكر ثمّ أوحى إليه ليلّغه رجل منك أو من قومك فبعث عليّا ليكون القارئ المبلّغ قالوا: و هذا يدلّ على تقديم عليّ. و أيضا فلم يعرف أنّه قدّم أحدا على عليّ.

تاريخ ابن خلدون، ج ١، ص: ٢٤٧

طبري و غدیر

کتاب الولاية ابن جریر طبري

محمد بن جریر بن یزید طبري آملی (۲۲۴ - ۳۱۰ ق) محدث، مفسر، فقیه و مورخ نامور سنی مذهب قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است. طبری به رغم آن که از اهل سنت بود و در بخشی از عقاید خود، مذهب اهل حدیث بغداد را داشت، چون برخی از دیدگاههایش با عقاید رایج اهل حدیث در بغداد سازگار نبود، طرد و حتی به تشیع متهم شد. انگیزه اصلی وی در تألیف اثری درباره بیان طرق حدیث غدیر، اظهار نظری بود که ابوبکر بن ابی داوود سجستانی (م ۳۱۶ ق) درباره عدم صحت حدیث غدیر کرده بود. وی گفته بود که امام علی (ع) در حجة الوداع حاضر نبوده است تا غدیری در کار بوده باشد. این سخن، خشم طبري را برانگیخت و او را به نگارش این رساله در اثبات درستی حدیث غدیر واداشت.

چندین عنوان برای کتاب غدیر طبري در منابع ذکر شده است که معروف ترین آن ها عنوان کتاب الولاية است که ابن شهر آشوب آن را آورده است. پیش از وی، نجاشی (م ۴۵۰ ق) از کتاب وی با عنوان الرد علی الحرقوصية ذکر طرق خبر یوم الغدير از آن یاد کرده است. در تفسیر این نام، نویسندگان قدیم و جدید سخنان بسیاری گفته اند. برخی نیز عنوان کتاب المناقب یا مناقب اهل البيت را به آن داده اند. بر این اساس، وی کتابی مفصل درباره مناقب اهل بیت داشته است که بخشی از آن بیان «طرق حدیث غدیر» بوده و به احتمال، به صورت جدا نیز تحت عنوان رساله فی طرق حدیث غدیر یا کتاب الولاية نامگذاری شده است. در فهرس موجود نسخه های خطی کتابخانه های مختلف، تاکنون نسخه ای از این اثر، شناخته نشده است، اما این کتاب در اختیار چند تن از مؤلفان، مورخان و محدثان بزرگ اسلامی تا قرن نهم هجری بوده است.

منبع: سایت <http://ghadeer.valiasr-aj.com>

قرائن و شواهد دلالت مولا بر «سرپرست» در روایت غدیر

۱. دستور توقف قافله ای صد هزار نفری برای اعلام امری مانند دوستی امام علی (علیه السلام) معقول نیست.
۲. مقدمه خطبه پیامبر، نوعی پیشگویی از رحلت قریب الوقوع ایشان است که تناسب آن با جانشینی امام علی بیشتر از سخن از دوستی اوست.
۳. پیامبر اسلام، نخست تعبیر «اولی به نفس» را در مورد خود به کار برد، سپس امام علی (علیه السلام) را به عنوان اولی معرفی می کند.
۴. تبریک گفتن مسلمانان به علی (علیه السلام).
۵. اعلام اکمال دین و اتمام نعمت از جانب خداوند هرگز با موضوع دوستی تناسب ندارد.
۶. حسان بن ثابت، در غدیر این ابیات را سرود و در آنها به جای «مولی»، امام و هادی را به کار برد:
فقال له: قم یا علی فانی رضیتک من بعدی اماما و هادیا